



سالنامه علمی - پژوهشی

سال هفتم، شماره ۷، سال ۱۴۰۳

واکوی وثاقت سدید صیرفی از رهگذر شواهد و مدارک^۱

سید محمدجواد شبیری زنجان^۲، علی برزویی^۳

چال
پژوهشها

چکیده

«سدیر بن حکیم صیرفی» از روایانی است که در سند دهها حدیث در منابع شیعه و عامه آمده، و وثاقت وی مورد بحث است. بازخوانی معاجم رجالی، حاکی از سکوت غالب رجال‌شناسان درباره وثاقت وی است؛ در این مقاله تمامی آنچه می‌تواند دلیل بر وثاقت او باشد بررسی شده، و از این میان برخی از ادله مانند وقوع نام او در اسناد کتب تفسیر علی بن ابراهیم قمی و کامل الزیارات و نقل روایت اصحاب اجماع از وی، به جهت اشکال مبنایی پذیرفته نمی‌شود. همچنین روایت کشی در مدح او نیز با وجود اعتبار سندی، با اشکالات دلالی روبرو است. نقل ابن ابی عمیر از سدیر، با توجه به مجموعه‌قراینی قابل اثبات

واکوی وثاقت سدید صیرفی از رهگذر شواهد و مدارک

تاریخ تأیید: ۴۰۳/۹/۹

s.j.shobeiry@gmail.com

a.borzooei1375@gmail.com

۱. تاریخ دریافت: ۴۰۲/۶/۶

۲. مدرس خارج فقه و اصول حوزه علمیه قم، ایران (نویسنده مسئول).

۳. دانش‌پژوه مدرسه فقهی امام محمد باقر (عج)، قم، ایران.

نیست. اعتماد امام صادق علیه السلام به نقل سدید نیز به جهت ضعف سندی و دلالتی مورد پذیرش واقع نشده است. تنها روایات بسیار حنان از سدید و توثیق او نزد عامه می‌تواند دلیل بر وثاقت وی باشد. نقل ثقات از او، قاعده مشاهیر و تعابیر بزرگان در مورد او نیز می‌تواند مؤید این امر باشد.

واژگان کلیدی: سدید صیرفی، طبقه سدید، ادله وثاقت سدید، کتب رجال عامه.

مقدمه

در مقاله «بررسی اسناد سدید صیرفی و شواهد ضعف وی»^۱ که در واقع قسمت نخست این مقاله است، با بررسی شواهدی که می‌توان از آن بر ضعف وی استناد جست، ناتمامی این شواهد را به اثبات رساندیم. مقاله کنونی که مکمل مقاله پیشین است، به گردآوری و بررسی ادله‌ای می‌پردازد که بر وثاقت سدید صیرفی یاد شده یا می‌توان برای آن ذکر کرد. تذکر دو نکته در اینجا مفید است:

الف) در بحث پیش رو از بررسی تفصیلی مبانی رجالی پرهیز شده، و تنها به مبنای مختار و گاه اشاره‌ای کوتاه به دلیل آن بسنده شده است.

ب) در بحث از راه‌های اثبات توثیق یا مدح، امور مهم و برجسته در متن، و دیگر مطالب در پاورقی بیان شده است.

پیشینه

پیرامون شخصیت «سدیر صیرفی»، دو مقاله «سدیر بن حکیم صیرفی: محدث انقلابی»، نوشته ابوالحسن ربانی سبزواری، و مقاله «سدیر بن حکیم صیرفی» نوشته محمد کاظم رحمتی در جلد ۲۳ «نشریه دانشنامه جهان اسلام» به دست آمد. مقاله نخست بیشتر در پی نمایاندن تلاش‌های سدید در راه تشکیل حکومت شیعی است. در هیچ‌یک از دو مقاله، ادله وثاقت سدید به تفصیل گردآوری و بررسی نشده، و تنها نظرات اندیشمندان متأخر شیعی و برخی کلمات رجالیان عامه بازگو، و تنها در مقاله دوم، دعای امام صادق علیه السلام در حق سدید، دلیل بر جلالت مقام وی نزد امام دانسته شده است. این امر فارغ از اشکالاتی است که در

۱. «بررسی اسناد سدید صیرفی و شواهد ضعف وی»، پژوهش‌های رجالی، سال ششم، شماره ۶.

جزئیات مطالب نسبت به شخصیت سدید در این دو مقاله وجود دارد؛ مثلاً در مقاله نخست آمده است که سدید، سال‌ها از محضر امام سجاد^{علیه السلام} بهره می‌برد؛ به گونه‌ای که از اصحاب ایشان محسوب شده است. در حالی که سدید تنها سه روایت از امام سجاد^{علیه السلام} نقل کرده^۱، و تنها چیزی که از این روایات می‌توان برداشت کرد این است که او، در زمان امام سجاد^{علیه السلام} بالغ بوده است. همچنین در مقاله دوم، بکر بن محمد ازدی از بستگان سدید دانسته شده است که نقد این مطلب در ادامه خواهد آمد.

ادله اثبات وثاقت سدید صیرفی

در مجموع می‌توان دوازده دلیل در قالب هشت عنوان بر اثبات وثاقت سدید ارائه نمود.

۱. قرار گرفتن در اسناد کتب

الف. وقوع در اسناد تفسیر علی بن ابراهیم قمی

به باور برخی از بزرگان، علی بن ابراهیم در مقدمه تفسیر خود همه راویان این کتاب را توثیق کرده است^۲، و از این راه وثاقت سدید را نتیجه گرفته‌اند.^۳ اما این مبنای رجالی - با چشم‌پوشی از بحث‌های کتابشناسی درباره مؤلف کتاب^۴، و میزان اعتبار نسخه موجود تفسیر^۵ - ناتمام است.^۱

چالش
پیش‌پیش

واکوی وثاقت سدید صیرفی از رهگذر شواهد و مدارک

۱. اصطلاح «اصحاب امام» در منابع رجالی به معنای مطلق راویان از امام به کار می‌رود؛ هر چند راوی تنها یک روایت نقل کند. مفاد این اصطلاح با کاربرد عرفی اصحاب متفاوت است.
۲. حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۳۰، ص ۲۰۲؛ خویی، معجم رجال الحديث، ج ۱، صص ۴۹ و ۵۰.
۳. خویی، معجم رجال الحديث، ج ۹، ص ۳۹. روایت سدید در: قمی، تفسیر قمی، ج ۱، صص ۱۸۸ و ۲۷۷، و نیز ص ۳۵۰ (با تحریف حنان به حسان) آمده است.
۴. آیت الله والد - مدّ ظله - با بررسی اسناد این تفسیر به این نتیجه رسیده‌اند که کتاب موجود، تألیف «علی بن حاتم قزوینی» است که براساس تفسیر «علی بن ابراهیم»، و با افزودن روایات دیگر از طرق دیگر تألیف شده است. این موارد افزوده به تدریج بیشتر شده، تا جایی که در اواخر کتاب، موارد افزوده با موارد برگرفته از تفسیر «علی بن ابراهیم» به یک مقدارند. (البته چون اساس کتاب بر پایه تفسیر قمی است، نویسنده آن را در ارجاع دهی و منابع پایانی، علی بن ابراهیم ذکر نمودیم.) گفتنی است که روایت سدید در این تفسیر برگرفته از اصل تفسیر «علی بن ابراهیم» است؛ لذا بحث فوق در بحث وثاقت سدید نقش چندانی ندارد.
۵. آیت الله والد - مدّ ظله - با مقایسه منقولات تأویل الآیات از تفسیر قمی با منقولات تفسیر موجود با اسناد مرتبط به «علی بن ابراهیم» قمی به این نتیجه رسیده‌اند که احادیث تفسیر موجود که از «علی بن ابراهیم» نقل

ب. وقوع در اسناد کامل الزیارات

برخی از بزرگان عبارت مقدمه «کامل الزیارات» را دلیل بر وثاقت تمامی راویان کتاب دانسته^۲، و از این راه وثاقت سدید را نتیجه گرفته‌اند.^۳ ولی بنابر تحقیق، این مبنا ناتمام و از عبارت فوق حداکثر وثاقت مشایخ مستقیم مؤلف استفاده می‌شود.^۴

۲. روایت بسیار حنان از پدرش سدید

در نرم افزار «درایة النور» در وصف سدید آورده‌ایم که وی امامی و بنابر تحقیق، ثقة است.^۶ در نرم افزار «اسناد شیخ صدوق» در استدلال بر این سخن آمده است: «فرزند او حنان، پیش از وقفش که امامی ثقة بوده، از او اکثراً روایت کرده است.»^۷

در توضیح این استدلال گفتنی است که حنان بن سدید بی‌تردید سال‌ها پیش از پیدایش مذهب وقف^۸ از پدرش تحمل حدیث کرده^۹ و همین تحمل بسیار حدیث برای اثبات وثاقت

شده از اعتبار کامل برخوردار نیستند؛ بلکه تنها در مواردی معتبرند که از غرابت در متن یا سند برکنار باشند. راقم سطور نیز با مقایسه تفسیر موجود با منقولات مجمع البیان از تفسیر قمی بر این نتیجه تأکید کرده است. به هر حال از این جهت هم روایات سدید در تفسیر قمی مشکلی ندارند، و اعتبار لازم را دارا می‌باشند.

۱. در مباحث رجالی به این بحث پرداخته‌ایم.

۲. حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۳۰، ص ۲۰۲؛ و نیز خویی، معجم رجال الحدیث، ج ۴، ص ۵۰؛ و مقایسه کنید با چاپ پنجم، مقدمه «ف»، ص ۱۶.

نگارنده بر این باور است که عاملی که سبب عدول ایشان از مبنای پیشین درباره «کامل الزیارات» شد، درباره اسناد تفسیر قمی هم وجود دارد و روشن نیست چرا ایشان به این مبنا در تفسیر قمی پایبند مانده‌اند؟

۳. خویی، معجم رجال الحدیث، ج ۴، ص ۸، ج ۳۷. سدید (الصیرفی) در ده جای ابن قولویه، کامل الزیارات در ضمن سند آمده است، از جمله: صص ۴۸ و ۷۸ و ۱۳۴ و ۲۹۲.

۴. ر.ک: شبیری، «کامل الزیارات و شهادت ابن قولویه به وثاقت راویان»، پژوهش‌های رجالی، سال اول، ش ۱.

۵. راقم سطور بر این باور است که اولاً: عبارت مقدمه «کامل الزیارات» ممکن است تنها ناظر به وثاقت مؤلفان مصادر روایات کتاب باشد، نه مشایخ مستقیم ابن قولویه.

ثانیاً: اصل اینکه عبارت مقدمه در مقام توثیق راویان و حصر روایات آورده شده در روایات ثقات باشد قطعی نیست؛ بلکه احتمال دیگری در تفسیر این عبارت می‌رود که مسیر بحث را کاملاً دگرگون می‌سازد. راقم سطور امیدوار است موفق به نگارش مقاله‌ای مستقل در توضیح این امر شود.

۶. نرم افزار درایة النور، سدید بن حکیم الصیرفی.

۷. نرم افزار اسناد شیخ صدوق، سدید بن حکیم الصیرفی.

۸. آغاز رسمی مذهب وقف در هنگام شهادت امام کاظم علیه السلام بوده است، ولی قراین نشان می‌دهد که با طولانی

وثاقت سدیر کافی است؛ هرچند ادای روایت پس از واقفی شدن حنان صورت گرفته باشد.^۲

گفتنی است که هرچند تعداد روایات فقهی «حنان بن سدیر» از پدرش به اندازه‌ای فراوان نیست^۳ که به تنهایی بتواند دلیل بر ثقه دانستن سدیر نزد فرزند وی باشد؛ ولی به نظر می‌رسد که این تعداد روایت فقهی، در کنار روایات دیگر (به‌خصوص روایات کلامی- اعتقادی)^۴ که حنان از پدرش نقل کرده که مجموعاً ۶۶ روایت غیر تکراری است^۱، نشانگر

شدن زندان اخیر امام (که در سال ۱۷۹ق آغاز شده) کسانی همچون «علی بن ابی حمزه» (به جهت برداشت نادرست از روایات) و «ابن سراج» (به جهت ربودن اموال امام)، امام کاظم علیه السلام را امام مهدی می‌خواندند که در پرده غیبت نهان شده است (ر.ک: حمیری، قرب الإسناد، ص ۳۵۱). با شهادت امام، این فتنه اوج می‌گیرد. (در باره تاریخ پیدایش وقف به‌خصوص ر.ک: طوسی، الغیبة، ص ۲۳).
۱. سدیر زمان امام کاظم علیه السلام را درک نکرده است. بحث از تاریخ تقریبی وفات وی خواهد آمد.
۲. ر.ک: مرکز فقهی امام محمد باقر علیه السلام، استناد در شناخت رجال اسناد، ج ۱، صص ۳۸۸-۳۹۱. گفتنی است که اکثر روایات، گاه شهادت عملی راوی به وثاقت مروی عنه تلقی می‌گردد و گاه سبب اطمینان به وثاقت مروی عنه است. در صورت نخست باید راوی صحیح المذهب باشد، تا شهادت وی اعتبار داشته باشد.
۳. در مجموع کتب حدیثی، نه یا ده روایت فقهی الزامی یا مانند آن به نقل از حنان بن سدیر از پدرش نقل شده است. مراد از روایات شبه الزامی روایاتی است که در برگزیده حکم وضعی -همچون صحت وصیت با کتابت یا شرطیت و جزئیت نسبت به نماز مستحبی- است. این گونه روایات نیز در بحث اکثر شایبه روایات الزامی کارساز است. ۱. برقی، المحاسن، ج ۲، ص ۵۸۰. ۲-۷. ر.ک: کلینی، الکافی، ج ۳، صص ۴۱۰؛ ج ۴، صص ۳۵۵ و ۳۹۹ و نیز در ص ۵۰۱ که در نسخه چاپی «عن أبیه» سقط شده ولی در نقل طوسی، تهذیب، ج ۵، ص ۲۲۶ از کافی آمده است؛ ج ۵، ص ۹۴؛ ج ۶، ص ۴۹۷. ۸. ابن بابویه، کتاب من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۱۹۷؛ طوسی، تهذیب، ج ۳، ص ۲۱۹ و نیز ر.ک. ابن بابویه، علل الشرائع، ج ۲، صص ۵۰۲-۵۰۳.

البته در طوسی، تهذیب، ج ۲، ص ۱۷ روایت فقهی دیگری با این تعبیر نقل شده است: «الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ حَنَّانِ بْنِ سَدِيرٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام...»، در این روایت به جای «عن أبیه»، عبارت «عن سدیر» به کار رفته است که این تعبیر احتمال وقوع تحریف در این سند را جدی می‌نماید. این احتمال وجود دارد که «عن سدیر» در اصل محرف «بن سدیر» بوده و جمع بین این دو تعبیر، از باب جمع بین نسخه صحیح و نسخه محرف باشد که بسیار در نسخه‌های خطی رخ می‌دهد، این احتمال هم وجود دارد که «حنان بن سدیر» مثلاً محرف «علاء بن رزین» (ر.ک. کلینی، الکافی، ج ۳، ص ۵۱۹) یا محرف «علی بن رناب» باشد (ر.ک. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۲۲۵۶). بنابراین به سند مورد اشاره نمی‌توان در این بحث استشهاد کرد.
۴. گفتنی است که ما به روایات کلامی-اعتقادی به تنهایی برای اثبات وثاقت سدیر استناد نکرده‌ایم تا با مبانی اتخاذ شده در بحث اکثر، تنافی داشته باشد. (ر.ک: مرکز فقهی امام محمد باقر علیه السلام، استناد در شناخت رجال اسناد، ج ۱، ص ۳۹۵)؛ بلکه به روایات فقهی در کنار روایات کلامی-اعتقادی استدلال کرده‌ایم.

آن است که حنان پدرش را دست کم از حسن ظاهر برخوردار می‌دانسته؛ لذا می‌توان از این راه برای اثبات وثاقت سدید استدلال کرد.

۳. روایت کشی در مدح سدید^۲

در رجال کشی آمده است:

۱. این آمار با کنکاش در کتب رجال شیعی و عامه به دست آمد که البته به اعتبار سند تا حنان بن سدید پایبند نبوده‌ایم. فتأمل.
۲. روایات دیگری نیز برای اثبات وثاقت سدید مطرح شده‌اند، که به جهت ضعف سندی یا منقول بودن روایت از خود سدید یا ضعف دلالتی، به جهت اختصار، از بررسی آنها در متن چشم‌پوشی، و به روایتی که بیشتر مورد بحث و مناقشه واقع شده است اکتفا شد. این روایات عبارتند از:
 - ۱- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُبَيْدٍ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلْوَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ وَعِنْدَهُ سَدِيرٌ: «إِنَّ اللَّهَ إِذَا أَحَبَّ عَبْدًا غَتَّهُ بِالْبَلَاءِ غَتًّا وَ إِنَّا وَإِيَّاكُمْ يَا سَدِيرُ لَنُصْبِحَ بِهِ وَنُمْسِي.» (کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۲۵۳) گفته‌اند: «فإنه نص في أن سديرا محبوب عند الله تعالى، ولا يعقل حب الله لغير المؤمن التقي العدل» (مامقانی، تنقيح المقال، ج ۳۰، ص ۱۶۲) با چشم‌پوشی از بحث در دلالت روایت، سند روایت دست‌کم به جهت وقوع «أحمد بن عبيد» در آن، ضعیف است.
 - ۲- وَرَوَى حَنَانُ بْنُ سَدِيرٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: «دَخَلْتُ أَنَا وَ أَبِي وَ حَدِي وَ عَمِّي حَمَامًا فِي الْمَدِينَةِ- فَإِذَا رَجُلٌ فِي بَيْتِ الْمُسْلَخِ فَقَالَ لَنَا مِمَّنِ الْقَوْمُ فَقُلْنَا مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ- فَقَالَ وَ أَيُّ الْعِرَاقِ فَقُلْنَا الْكُوفِيُّونَ فَقَالَ: مَرْحَبًا بِكُمْ يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ وَ أَهْلًا، أَنْتُمْ الشُّعَارُ دُونَ الدُّثَارِ.» (ابن بابویه، کتاب من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۱۱۸) درباره این حدیث گفته‌اند: «و الغرض من «أَنْتُمْ الشُّعَارُ دُونَ الدُّثَارِ» بيان غاية الاختصاص و المحرمية للإسرار.» (مجلسی، مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول، ج ۲۲، ص ۳۹۸). «فإنه يدل على مدح سدير و أبيه و جدّه و عمّه، نظراً إلى أنّ غرضه عليه السلام -و الله العالم- أنّ حبكم ليس صورياً ظاهرياً فقط، بل باطنكم و قلبكم معنا، و إنكم من خواصنا و المقربين لنا و بطانتنا، لا من الأبعاد.» (مامقانی، تنقيح المقال، ج ۳۰، ص ۱۶۴). سند این روایت را نمی‌توان تصحیح کرد؛ چون خود سدید در آن قرار گرفته است. همچنان‌که از جهت دلالتی نیز تنها بر مدح اهل کوفه به جهت کثرت شیعیان در میان آنان دلالت دارد.
- ابوعلی حائری نیز دو روایت دیگر (کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۴۵؛ و ص ۲۴۲) را مطرح کرده است که در سند هر دو، خود سدید واقع شده است (حائری، منتهی المقال، ج ۳، ص ۳۱۲).
- مامقانی روایت دیگری را مطرح کرده است (کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۳۹۵) که در سند آن نیز سدید واقع شده است (مامقانی، تنقيح المقال، ج ۳۰، صص ۱۶۴ و ۱۶۵).
- تذکر: نقل این‌گونه روایات در ترجمه راویان در کتب رجال متأخر، از آن‌رو صورت گرفته که مؤلفان این کتب، ظنون رجالی را حجت می‌دانند و روایتی را که در سند آن خود راوی هم قرار گرفته، در پدید آمدن ظن به وثاقت راوی مؤثر می‌انگارند. (ر.ک: وحید بهبهانی، تعلیقه علی منهج المقال، ج ۱، ص ۱۶۵). این انگاره از جهت صغروی و کبروی نیازمند بحث است، و از آنجا که در این مقاله، درصدد اثبات وثاقت سدید به ادله اطمینان‌آور یا ظنون خاصه هستیم، از بررسی روایات فوق چشم‌پوشی کردیم.

«زید شحام گفت: من دور کعبه طواف می‌کردم و دستم در دست امام صادق علیه السلام بود. پس ایشان در حالی که اشک‌هایشان بر گونه‌هایشان جاری بود فرمود: ای شحام، دیدی خداوند نسبت به من چه لطفی فرمود؟! سپس امام گریه و دعا کرد، سپس فرمود: ای شحام من از خداوند در مورد سدید و عبد السلام بن عبد الرحمن در حالی که در زندان بودند، آزادی آن دو را درخواست نمودم، پس آن دو را به من بخشید و آزادشان کرد.»^۱

محبوبیت سدید نزد امام، به گونه‌ای که امام برای آزادی او دعا کرده و آزادی او را لطف خداوند متعال بر خودش دانسته است، بلندای مرتبه وی را نزد امام روشن می‌کند، که مقامی بالاتر از وثاقت است.

بررسی سندی: با وجود آنکه علامه حلی روایت را معتبر می‌داند^۲، اما محقق خویی به جهت وجود «علی بن محمد قتیبی» در سلسله سند، و عدم ورود توثیق در مورد او، روایت را ضعیف می‌داند.^۳ ایشان معنای سخن نجاشی در رابطه با اعتماد کشی بر علی بن محمد قتیبی را به معنای اکثار روایت کشی از او می‌داند و از آنجا که نجاشی در مورد کشی می‌گوید: «روی عن الضعفاء کثیراً»^۴، این اکثار را کافی ندانسته، و حکم علامه به صحت روایت او را مبتنی بر اصاله العداله می‌داند^۵، و تعبیر «فاضل» از شیخ در مورد او را مربوط به مدح ذاتی شخص به اعتبار کمالات نفسانی او می‌داند؛ نه مدح از جهت راوی بودن شخص.^۶

با این حال، به نظر می‌رسد که مراد نجاشی از «علیه اعتماد أبو عمرو الکشي في کتاب الرجال»^۷ این است که کشی علی بن محمد قتیبی را معتبر می‌داند. شاهد این مطلب آن است که او به سخن فضل بن شاذان، در مورد عدول نمودن احمد بن محمد بن عیسی و

۱. طوسی، اختیار الرجال (که با نام «اختیار معرفة الرجال» چاپ شده است)، ص ۲۱۰.

۲. علامه حلی، رجال، صص ۸۵ و ۱۱۷.

۳. خویی، معجم رجال الحديث، ج ۹، ص ۳۷.

۴. نجاشی، رجال، ص ۳۷۲.

۵. وی در رجال علامه حلی، ص ۱۸۴ می‌گوید: «روی الکشي حديثاً صحيحاً عن علي بن محمد القتيبي...»، و نیز در ص ۱۸۵: «وفي حديث صحيح عن علي بن محمد القتيبي...».

۶. خویی، معجم رجال الحديث، ج ۱۳، ص ۱۷۱.

۷. نجاشی، رجال، ص ۲۵۹.

علی بن حدید از نظرشان در رابطه با یونس اعتماد کرده است؛ درحالی که سخن فضل از طریق علی بن محمد قتیبی نقل شده است.^۱ همچنان که نقل کلام کشی دلیل بر معتبر بودن علی بن محمد قتیبی نزد نجاشی است. شاهد بر این مطلب نیز اعتماد بر کلام فضل بن شاذان در مورد محمد بن عیسی بن عبید^۲ و یونس بن عبد الرحمن^۳ به نقل «علی بن محمد قتیبی» است. این نکته را نیز می توان به عنوان تأیید وثاقت علی بن محمد قتیبی در نزد کشی افزود که اگر کشی وی را ثقه نمی دانست، علی القاعده در برخی موارد به این مطلب تصریح یا اشاره می کرد؛ همچنان که به غالی بودن «نصر بن صباح» در دو مورد اشاره کرده است.^۴ البته دلیلی نداریم که کشی درباره تمامی کسانی که از آنها روایت کرده مقید بوده که بر فرض ضعیف دانستن آنها، به این امر اشاره کند؛ ولی بعید است که درباره راویان پرتکراری همچون «علی بن محمد قتیبی» (با فرض ضعیف دانستن)، در هیچ موردی به این امر اشاره نکند. ازاین رو روایت به لحاظ سندی معتبر است.

بررسی دلالتی: این روایت را هرچند علامه حلی دلیل بر علو مرتبت و شرف سدید دانسته^۵، ولی به نظر می رسد که اثبات وثاقت سدید با این روایت با دو اشکال همراه است: نخست: همان گونه که محقق خوبی گفته است، روایت دلالتی بر وثاقت سدید ندارد و تنها از آن استفاده می شود که امام، او را دوست داشته و برای رفع گرفتاری وی دعا کرده است؛ و شیعه و مظلوم بودن او برای این منظور کفایت می کند.^۶

دوم: نجاشی در ترجمه «بکر بن محمد بن عبد الرحمن» آورده است که «شدید» و «عبد

۱. طوسی، اختیار الرجال، صص ۴۹۶ و ۴۹۷.

۲. نجاشی، رجال، ص ۳۳۴.

۳. همان، ص ۴۴۷.

۴. طوسی، اختیار الرجال، صص ۱۸ و ۳۲۲. و نیز در ص ۱۴۷ به غالی بودن «محمد بن بحر» اشاره کرده است، و نیز در ص ۵۳۱ درباره «أحمد بن علی بن کلثوم» آورده است: «كَانَ مِنَ الْقَوْمِ {يعني الغلاة}، وَ كَانَ مَأْمُونًا عَلَى الْحَدِيثِ».

۵. عبارت علامه حلی در بررسی سندی روایت نقل شد. بعید نیست علامه حلی سدید را ممدوح بداند؛ چه وی در صفحات ۱۶۸ و ۱۶۹ کتاب رجال خود درباره سندی که در آن سدید آمده است می گوید: «هذا الطريق حسن»، که به احتمال زیاد به جهت وقوع سدید در طریق فوق است. البته در این طریق هشام بن المثنی هم واقع است که توثیق صریح ندارد ولی شاید علامه حلی به جهت روایت ابن ابی عمیر از او، وی را ثقه بداند.

۶. خوبی، معجم رجال الحديث، ج ۹، ص ۳۷.

السلام» عموهای بکر بن محمد هستند.^۱ همچنین در ترجمه «زید شحام» که راوی روایت مورد بحث است، آورده است که او مولای «شدید بن عبدالرحمن» است.^۲ همچنین کشی درباره «بکر بن محمد»، از «محمد بن عیسی» نقل کرده است که «بکر بن محمد» برادرزاده «سدیر صیرفی» است. همچنین سندی را نقل کرده است که در آن «بکر بن محمد» می‌گوید: این روایت را عموی من «سدیر» برای من نقل کرده است.^۳ در اینجا چند پرسش مطرح است:

۱. نام عموی «بکر بن محمد» «شدید» بوده است یا «سدیر»؟
 ۲. اگر نام عموی او «سدیر» بوده است، آیا عموی او همان «سدیر صیرفی» است؟
 ۳. اگر عموی «بکر بن محمد» «سدیر صیرفی» نیست، روایت مورد بحث در مورد «سدیر صیرفی» صادر شده است یا عموی «بکر بن محمد»؟
- در پاسخ به پرسش، نخست باید گفت: محقق مامقانی بر این باور است که نام عموی «بکر بن محمد»، «شدید» بوده است. دلیل ایشان آن است که «شدید بن عبدالرحمن» از اصحاب امام صادق علیه السلام بوده است که کتب رجال، نام او را در باب «شین» آورده‌اند؛ بر خلاف «سدیر بن عبدالرحمن» که هیچ‌یادی از او در کتب رجال و روایات نیست.^۴ ظاهراً مراد ایشان از ذکر «شدید بن عبدالرحمن» در کتب رجال، کلام شیخ طوسی است.^۵ محقق تستری بر این باور است که نام او «سدیر» است؛ همچنان‌که تمامی نسخ کشی، اتفاق بر ضبط «سدیر» دارند.^۶ ایشان روایات بکر بن محمد را که در آنها لفظ «سدیر» آمده است؛ مانند روایت مورد بحث، یا روایت منقول در کافی^۷، شاهد بر این مطلب می‌داند؛ زیرا ارتباطی میان «بکر بن محمد» و «سدیر صیرفی» وجود ندارد، و سدیر موجود در این

چهار

واکاوی وثائق سدیر صیرفی از رهگذر شواهد و مدارک

۱. نجاشی، رجال، ص ۱۰۸

۲. همان، ص ۱۷۵.

۳. طوسی، اختیارالرجال، ص ۵۹۲

۴. مامقانی، تنقیح المقال، ج ۱۳، ص ۲۹.

۵. طوسی، رجال، ص ۲۲۴

۶. تستری، قاموس الرجال، ج ۲، ص ۳۸۱.

۷. کلینی، الکافی، ج ۸، ص ۲۶۴

روایات منحصر در عموی «بکر بن محمد» است.^۱

به نظر می‌رسد که تعیین نام عموی «بکر بن محمد» دشوار است؛ اما بر فرض که نام او «شدید» بوده باشد نیز به جهت احتمال تصحیف در متن روایت مورد بحث، امکان مطرح کردن صدور روایت در حق شخصی جز «سدیر صیرفی» نیز وجود دارد.

از سوی دیگر بسیار بعید است که «بکر بن محمد» عمویی با نام «سدیر» و عموی دیگری با نام «شدید» داشته باشد؛ زیرا در عبارت نجاشی گذشت که وی تنها دو عمو داشته است.

در پاسخ به پرسش دوم باید گفت^۲ هیچ ارتباط خانوادگی میان «بکر بن محمد» و «سدیر صیرفی» وجود ندارد؛ زیرا اولاً همچنان که گذشت نام پدر «سدیر صیرفی»، «صهیب» است نه عبدالرحمن؛ ثانیاً «بکر بن محمد» از قبيلة «أزد» و عرب بوده^۳، و خاندان وی از بیوت بزرگ و بلند مرتبه کوفه بوده‌اند؛ در حالی که «سدیر صیرفی» از موالی بوده است.^۴

اینکه کشی «سدیر صیرفی» را عموی او می‌داند، می‌تواند به این جهت باشد که نام عموی او نزد کشی، «سدیر» بوده است و ایشان «سدیر» را منحصر در «سدیر صیرفی» می‌دانسته است؛ و به احتمال زیاد کلمه «صیرفی» را خود ایشان یا ناسخان مصادر پیشین به کلام «محمد بن عیسی عبیدی» افزوده‌اند.

در پاسخ به پرسش سوم باید گفت: با توجه به اینکه ارتباطی میان «بکر بن محمد ازدی» و «سدیر صیرفی» دیده نمی‌شود، و از طرف دیگر راوی روایت، یعنی «زید شحام» مولای عموی «بکر بن محمد»، یعنی «سدیر بن عبدالرحمن» بوده است، و روایت در مورد عموی دیگر «بکر بن محمد» یعنی «عبدالسلام بن عبدالرحمن» نیز صادر شده، این احتمال بسیار جدی است که روایت نه در مورد «سدیر صیرفی»، بلکه در مورد «سدیر یا شدید بن عبدالرحمن» باشد.

آری! برخی نام عموی «بکر بن محمد» را «شدید» دانسته‌اند، نه «سدیر». از سوی دیگر اگر «سدیر» و «عبدالسلام» هر دو فرزند «عبدالرحمن» باشند، باید در متن روایت به جای کلمه «ابن عبدالرحمن»، «ابنی عبدالرحمن» می‌آمد. ولی احتمال وقوع تحریف در عبارت کشی با

چهارم
پوهنځی

سال هفتم، شماره ۷، سال ۱۴۰۳

۱. مامقانی، قاموس الرجال، ج ۲ ص ۳۸۱.

۲. ر.ک: شبیری زنجانی، کتاب نکاح، ج ۱۶، ص ۵۱۲۳.

۳. طوسی، رجال، ص ۱۷۰.

۴. همان، ص ۱۱۴.

فرض اینکه عموی «بکر بن محمد»، «شدید» باشد، به اندازه‌ای است که نمی‌توان به این روایت برای توثیق سدیر صیرفی استناد جست؛ چه اینکه ممکن است عبارت در اصل «شدید و عبدالسلام ابنی عبدالرحمن» بوده و «شدید» به «سدیر»، و «ابنی» به «ابن» تحریف شده باشد. این احتمال را نمی‌توان با اصل عقلایی نفی کرد؛ از این‌رو صدور روایت در حق سدیر صیرفی اثبات‌پذیر نیست تا بتوان به فرض تمامیت دلالت آن، بر وثاقت سدیر استناد نمود.

۴. روایت راویان خاص^۱

الف. روایت ابن ابی عمیر از سدیر صیرفی

ابن ابی عمیر در دو سند، مستقیماً از سدیر نقل روایت کرده است:

سند نخست: «إِبْرَاهِيمُ الْأَحْمَرِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ سَدِيرِ الصَّيْرَفِيِّ».^۲

با وجود آنکه بزرگان رجال «ابراهیم بن اسحاق الاحمری النهاوندی» را تضعیف کرده‌اند^۳، ولی می‌توان با توجه به روایت محمد بن احمد بن یحیی اشعری از وی در موارد بسیار^۴، و استثنا نشدن وی توسط ابن ولید، او را ثقه دانست.

البته طریق‌های شیخ طوسی به کتاب‌های ابراهیم احمری از جهت سندی مورد بحث هستند^۵، ولی صرف نظر از این بحث، با توجه به مبنای صحیح که طریق به کتب نیازمند

چهارمین
پیش‌شماره

واکاوی وثاقت سدیر صیرفی از رهگذر شواهد و مدارک

۱. مراد از این عنوان، روایت راویانی همچون اصحاب اجماع یا ابن ابی عمیر است که دست کم بر اساس برخی مبانی رجالی روایت ایشان دلیل بر وثاقت مروی‌عنه است.

۲. همو، الأمالی، صص ۴۰۶ و ۴۰۷.

۳. نجاشی، رجال، ص ۱۹؛ طوسی، فهرست کتب الشیعة (ط - الحديثة)، ص ۱۶؛ همو، رجال، ص ۴۱۴.

۴. روایت محمد بن احمد بن یحیی از ابراهیم بن اسحاق با وصف «النهاوندی» در موارد چندی در کتب شیخ صدوق (ابن بابویه، الأمالی، ص ۲۳۷؛ الخصال، ص ۴۹۷؛ فضائل الأشهر الثلاثة، ص ۱۱۱؛ معانی الأخبار، ص ۲۲۸؛ علل الشرائع، ج ۱، ص ۵۲) و بدون تصریح به وصف نهاوندی در بیش از سی مورد در کتب حدیثی دیده می‌شود.

۵. در یکی از طرق شیخ طوسی احمد بن هوزة (طوسی، مشیخة تهذیب، ص ۸۰؛ با تصحیف احمد به محمد؛ طوسی، الاستبصار، ج ۴، ص ۳۳۴ - به همان شکل مصحّف -) دیده می‌شود که همان ابو سلیمان احمد بن نصر بن سعید الباهلی المعروف بابن ابی هراسه است که در فهرست شیخ، ص ۱۶ در طریق مؤلف به ابراهیم بن اسحاق قرار گرفته است.

از این راوی ابو عبدالله نعمانی و محمد بن العباس فراوان روایت می‌کنند (مثلاً: نعمانی، الغيبة، ص ۵۷؛

بررسی سندی نیستند، می‌توان روایت فوق را صحیح دانست؛ ولی در ادامه درباره صحت روایت ابن ابی عمیر از سدیر صیرفی بحث خواهد شد.

سند دوم: شیخ صدوق با اسناد صحیح خود روایت می‌کند: مُحَمَّدُ بْنُ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنِ الصَّبَّاحِ السُّدِّيِّ^۱ وَ سَدِيرِ الصَّرَفِيِّ وَ مُحَمَّدِ بْنِ النُّعْمَانِ الْمُؤْمِنِ الطَّاقِ وَ عُمَرَ بْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ^۲ ... وَ مُحَمَّدُ بْنُ عِيسَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَبَلَةَ عَنِ الصَّبَّاحِ الْمُزَنِيِّ وَ سَدِيرِ الصَّرَفِيِّ وَ مُحَمَّدِ بْنِ النُّعْمَانِ الْأَحْوَلِ وَ عُمَرَ بْنِ أُذَيْنَةَ ...^۳

در طریق به محمد بن ابی عمیر تنها «محمد بن عیسی بن عبید» است که مورد اختلاف واقع شده است، که نظر صحیح در مورد او نیز وثاقت و جلالت قدر ایشان است.

اشکال نخست (در سند دوم): به نظر می‌رسد که به این سند نمی‌توان برای اثبات وثاقت سدیر استناد جست؛ زیرا چنانچه در کتاب استناد به تفصیل آمده، مستند وثاقت مشایخ ابن ابی عمیر، عبارت شیخ طوسی در عده است.^۴ با دقت در این عبارت در می‌یابیم که شیخ در مقام بیان این نکته است که ابن ابی عمیر تنها روایاتی را که به ناقلان آن اعتماد دارد نقل نموده، و در صدق این مطلب، وجود یک راوی ثقة در بین کسانی که ابن ابی عمیر از آنها روایت واحدی نقل کرده، کفایت می‌کند.^۵

حال در سند مورد بحث، ابن ابی عمیر از چند نفر نقل روایت کرده که «محمد بن نعمان» و «عمر بن اذینه» در بین آنها مسلماً ثقة هستند. پس نمی‌توان وثاقت سدیر صیرفی را از این نقل استفاده کرد؛ هرچند اصل مبنای توثیق مشایخ ابن ابی عمیر به باور نگارنده پذیرفته است. اشکال دوم (در سند اول و دوم): با توجه به مجموعه‌ای از قرائن، احتمال سقط یا ارسال در روایت ابن ابی عمیر از سدیر، جدی است.

چهارم
پوهنځی

دوره هفتم، شماره ۷، سال ۱۴۰۳

استرآبادی، تأویل الآيات الظاهرة، ص ۴۲۴)، وی شیخ اجازه تلعبیری است (طوسی، رجال، ص ۴۰۹) و این مجموعه برای اثبات وثاقت وی کافی است.

۱. در نقل وسائل (عاملی، وسائل الشیعة، ج ۵، ص ۴۶۶) «المُزَنِي» به جای «السُّدِّي» صحیح است. وی صباح بن یحیی المزنی است.

۲. ابن بابویه، علل الشرائع، ج ۲، ص ۳۱۲.

۳. ر.ک: مرکز فقهی امام محمدباقر^{علیه السلام}، استناد در شناخت رجال اسناد، صص ۴۰۲-۴۱۸.

۴. همان، ص ۴۱۶.

از دو راه می‌توان این سخن را مستدل ساخت.

راه نخست: ابن ابی عمیر در هشت سند با واسطه از سدیر نقل روایت کرده است.^۱ در روایت مورد بحث، «محمد بن سنان» و «عبد الله بن جبلة» به همراه ابن ابی عمیر، از سدیر صیرفی روایت کرده‌اند. «عبد الله بن جبلة» روایت دیگری از سدیر ندارد. اما «محمد بن سنان» هفت روایت دیگر از سدیر دارد که در تمامی آنها بین این دو واسطه وجود دارد.^۲ این اسناد مؤید این احتمال است که در روایت مورد بحث، سقط یا ارسال اتفاق افتاده باشد.

راه دوم: بنابر ظاهر گزارش برخی رجالیان، ابن ابی عمیر امام صادق علیه السلام را درک نکرده است^۳، ولی قرآینی نشان می‌دهد که سدیر در زمان امام باقر علیه السلام مسن بوده است: قرینه نخست: امام باقر علیه السلام او را با کنیه خطاب کرده‌اند^۴ که نوعاً درباره افراد مسن به کار می‌رفته است.

قرینه دوم: سدیر صیرفی در رجال شیخ، جزو اصحاب امام سجاده علیه السلام شمرده شده است.^۵ قرینه سوم: از روایتی از سدیر از امام سجاده علیه السلام برداشت می‌شود که وی در زمان امام بالغ بوده است:

«من، پدرم، پدر بزرگم و عمویم وارد حمای در شهر مدینه شدیم، و مردی در رختکن

چهار
پیشوا

واکوی وثاقت سدیر صیرفی از رهگذر شواهد و مدارک

۱. یک روایت با واسطه «هشام بن الحکم» (برقی، المحاسن، ج ۲، ص ۳۹۴)؛ چهار روایت با واسطه «هشام بن المثنی» (کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۳۰۶؛ ج ۴، ص ۵۵۰؛ ج ۶، ص ۴۸۶). (طوسی، اختیار الرجال، ص ۱۲۵)؛ دو روایت با واسطه «حنان بن سدیر» (کلینی، الکافی، ج ۵، ص ۹۴؛ طوسی، الأمالی، ص ۴۱۱)؛ یک روایت با واسطه «عقبه بن محرز» (طوسی، تهذیب الأحکام، ج ۵، ص ۴۴۱).

۲. در چهار مورد «عبدالله بن مسکان» واسطه است. (صفار، بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۵۲۳؛ کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۴۵؛ ج ۵، ص ۲۶۲. (منسوب به) مفید، الاختصاص، ص ۳۱۷. به باور نگارنده، مؤلف کتاب «الاختصاص» ناشناخته است و استناد آن به مفید محرز نیست. بر این اساس در ارجاع دهی و منابع از تعبیر «منسوب به مفید» استفاده شده است.)؛ در یک مورد «محمد بن علی حلبی» (نعمانی، الغيبة، ص ۲۳۶)؛ در یک مورد «حنان بن سدیر» (ابن بابویه، معانی الأخبار، ص ۲۰۷)؛ در یک مورد ابراهیم بن ابی البلاد (همان، ص ۴۰۷).

۳. طوسی، فهرست، ص ۴۰۴؛ (منسوب به) مفید، الاختصاص، ص ۸۶.

۴. صفار، بصائر الدرجات، صص ۱۳۷ و ۳۹۹؛ عیاشی، تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۳؛ ج ۲، ص ۶۲، کلینی، الکافی، ج ۸، ص ۲۴۵؛ ابن بابویه، کتاب من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۲۰۰؛ (منسوب به) مفید، الاختصاص، صص ۳۱۷ و ۳۱۸.

۵. طوسی، رجال، ص ۱۱۴.

بود. ایشان به ما فرمود: اهل کجا هستید؟ گفتیم: از اهل عراق هستیم. فرمود: از کدام بخش از عراق؟ گفتیم: کوفی هستیم. ایشان فرمود: آفرین به شما اهل کوفه، شما محرم اسرار ما هستید. سپس فرمود: چرا شلوار نپوشیدید؟ رسول خدا ﷺ فرمود: عورت مؤمن بر مؤمن حرام است. سپس به پدرم کرباسی داد، و پدرم آن را به چهار قسمت تقسیم کرد، و هر یک از ما یک بخش از آن را گرفتیم و وارد حمام شدیم. زمانی که در گرمابه بودیم، حضرت رو به پدر بزرگم کرده، فرمود: ای کهل (معنای «کهل» در ادامه خواهد آمد)، چرا خضاب نکرده‌ای (و امر مستحبی را ترک نموده‌ای)؟ جدم به ایشان گفت: کسی را که بهتر از من و شما بود درک کردم و او خضاب نمی‌کرد. حضرت از این سخن جدم خشمگین شد، به گونه‌ای که ما با وجود آنکه در فضای حمام بودیم متوجه عصبانیت ایشان شدیم. ایشان فرمود: چه کسی است که از من بهتر است؟ جدم گفت: من علی بن ابی طالب ﷺ را درک کردم و ایشان خضاب نمی‌کرد. پس از این سخن، حضرت سرش را پایین انداخت و عرق بر پیشانی ایشان نشست. سپس فرمود: راست گفتی. سپس فرمود: ای کهل، اگر خضاب کنی، پس همانا رسول خدا ﷺ خضاب می‌کرد و ایشان بهتر از علی ﷺ است، و اگر این کار را ترک کنی، پس تو به سنت امیرالمؤمنین ﷺ اقتدا کرده‌ای. زمانی که ایشان از حمام خارج شدند، پرسیدیم که ایشان چه کسی بودند؟ گفتند که ایشان علی بن الحسین ﷺ بودند و پسرشان محمد بن علی ﷺ نیز همراه ایشان بود.^۱

سند روایت براساس نظر صحیح در مورد «حنان بن سدید»^۲، معتبر است. وجه استظهار بالغ بودن سدید آن است که خطاب امام در توبیخ مخاطبان است و ظاهر این عبارت امام که «چرا شلوار نپوشیدید؟» و «عورت مؤمن برای مؤمن حرام است.» آن است که سدید نیز مخاطب بوده است؛ پس او نیز بالغ بوده است، و از این رو کرباسی که امام به جد او داده است را به چهار قسمت تقسیم می‌کنند و یک قسمت را به سدید می‌دهند. از طرف دیگر، تعبیری که امام سجاده ﷺ خطاب به جد سدید دارند، «یا کهل» است.

۱. کلینی، الکافی، ج ۶، صص ۴۹۷ و ۴۹۸.

۲. «محمد بن ابی عمیر»، «صفوان بن یحیی»، «احمد بن محمد بن ابی نصر» هر سه از او روایت کرده‌اند. روایت اصحاب از او مربوط به پیش از واقفی شدن او است.

لسان العرب^۱ درباره «کهل» می نویسد:

«الْكَهْلُ: الرجل إِذَا وَخَطَهُ الشَّيْبُ وَرَأَيْتَ لَهُ بَجَالَةً» كَهْلَ زَمَانِي است که مقداری مو سفید شود، و در شخص نوعی وقار و بزرگی دیده شود.

و در ادامه می نویسد:

«و في الصحاح: الْكَهْلُ من الرجال الذي جَاوَزَ الثَّلَاثِينَ وَ وَخَطَهُ الشَّيْبُ... قال ابن الأثير: الْكَهْلُ من الرجال من زاد على ثلاثين سنة إلى الأربعين، وقيل: هو من ثلاث و ثلاثين إلى تمام الخمسين... قال أبو منصور: وإذا بلغ الخمسين فإنه يقال له كَهْلٌ؛... ابن الأعرابي: يقال للغلام مُرَاهِقٌ ثم مُحْتَلَمٌ، ثم يقال تَخَرَّجَ وَجْهُهُ ثم اتَّصَلَتْ لَحِيَّتُهُ، ثم مُجْتَمِعٌ ثم كَهْلٌ، و هو ابن ثلاث و ثلاثين سنة؛ قال الأزهري: وقيل له كَهْلٌ حينئذٍ لانتفاء شبابه و كمال قوّته،... غيره: رجل كَهْلٌ و امرأة كَهْلَةٌ إذا انتهى شبابُهما، و ذلك عند استكمالهما ثلاثاً و ثلاثين سنة.»

با توجه به این عبارت، حداکثر سنی که درباره کهل گفته شده، پنجاه سال است.

با توجه به این روایت، به تعیین تقریبی زمان وقوع این حادثه، و به تبع تاریخ تقریبی وفات سدید صیرفی می پردازیم.

به نظر می رسد که جدّ سدید، حضرت امیر علیه السلام را در سن کودکی - مثلاً در ده سالگی - درک کرده است^۲، و با توجه به کهل خوانده شدن وی از سوی امام سجاده علیه السلام، تاریخ واقعه فوق، حدود سال ۸۰ق و حداکثر اندکی پس از آن باشد، که در این زمان وی (که متولد حدود سال ۳۰ هجری بوده و در هنگام شهادت حضرت امیر علیه السلام در سال ۴۰ هجری حدود ده سال داشته) پنجاه ساله بوده است.

با توجه به بالغ بودن سدید هنگام رخداد این قضیه، وی باید در حدود سال ۶۵ متولد شده باشد و با توجه به سن طبیعی مردم در آن زمان^۳، نباید وفات وی متأخر از سال ۱۴۰ق باشد.^۱

۱. ابن منظور، لسان العرب، ج ۱۱، ص ۶۰۰.

۲. شاهد سن کم جدّ سدید در هنگام ادراک حضرت امیر علیه السلام این است که امام سجاده علیه السلام با علم عادی (و فارغ از مقام عصمت) این احتمال را نداده که وی حضرت امیر علیه السلام را درک کرده باشد؛ لذا از سخن وی شگفت زده شده که: «کسی را که بهتر از من و تو بوده درک کرده ام».

۳. مؤید این امر نقلی است که قطب الدین راوندی در الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۳۹۲ آورده است. بر طبق این نقل، امام هادی علیه السلام دعاهایی در حق مردی از اهل اصفهان به نام عبدالرحمن، از جمله دعا برای طول

در تأیید این گمانه زنی گفتنی است:

اولاً: ذهبی سدید بن حکیم بن صهیب را در شمار متوفیان سال‌های ۱۳۱ تا ۱۴۰ ق آورده^۲ که نشان می‌دهد که وفات سدید به عقیده ذهبی از سال ۱۴۰ ق دیرتر نبوده است. ثانیاً: هیچ‌یک از تراجم‌نگاران به معمر بودن سدید اشاره نکرده‌اند. این امر به‌خصوص با توجه به اشاره به معمر بودن فرزندش حنان^۳، نشان می‌دهد که سدید عمر معمولی داشته است.^۴

عمر کرده که همگی به اجابت رسیده است.

راوی در توضیح استجابت دعای حضرت درباره طول عمر وی آورده است: من اکنون هفتاد و چند سال سن دارم. ۱. براساس این گمانه زنی فاصله ولادت سدید و ولادت جدش، ۳۵ سال است که غیر عادی نیست. اگر ولادت سدید را اندکی متأخرتر در نظر بگیریم، فاصله زمانی ولادت سدید و جدش طبیعی‌تر می‌نماید. با این فرض ممکن است وفات سدید را هم اندکی متأخرتر بدانیم که در بحث ما تغییر چندانی ایجاد نمی‌کند.

۲. ذهبی، تاریخ الإسلام، ج ۳، ص ۶۶۱.

۳. نجاشی، رجال، ص ۱۴۶.

۴. در تأیید معمر نبودن سدید، ممکن است استدلال شود که در قرب الاسناد حمیری با وجود نقل روایات بسیار حنان بن سدید، روایات وی از پدرش نقل نشده که نشان می‌دهد این روایات از علو اسناد (= کمی واسطه) برخوردار نبوده است. این امر نشان می‌دهد که با وجود معمر بودن حنان، گویا سدید عمر کوتاهی داشته است؛ از این‌رو مجموع عمر حنان بن سدید و پدرش به اندازه عمر دو انسان عادی بوده است. لذا روایات «حنان بن سدید عن أبیه» به قرب الاسناد متصف نبوده است.

ولی این استدلال از استواری لازم برخوردار نیست؛ زیرا روایت حنان بن سدید از پدرش در صورتی می‌توانسته است در شمار قرب الاسناد قرار گیرد که از امام سجاد یا امام باقر علیه السلام نقل شده باشد. قرب الاسناد موجود با روایات امام صادق علیه السلام آغاز و با روایات امام کاظم علیه السلام ادامه یافته است و در ص ۳۴۲ هم «باب قرب الاسناد عن الرضا علیه السلام» گشوده شده که تا پایان کتاب ادامه دارد و دلیلی در دست نیست که حمیری در صدد گردآوری «قرب الاسناد عن أبي جعفر الباقر علیه السلام» هم بوده که بتوان استدلال فوق را مطرح ساخت.

گفتنی است که شیخ طوسی در شمار تألیفات عبدالله بن جعفر حمیری در ترجمه وی در فهرست ص ۲۹۴ از قرب الاسناد یاد کرده است، ولی در رجال نجاشی ص ۲۲۰ کتاب قرب الاسناد در ترجمه عبدالله بن جعفر حمیری یاد نشده؛ بلکه از چند کتاب یاد شده که در نام آنها قرب الاسناد به کار رفته است: کتاب قرب الاسناد إلى الرضا علیه السلام، کتاب قرب الاسناد إلى أبي جعفر بن الرضا علیه السلام، و کتاب قرب الاسناد إلى صاحب الأمر علیه السلام. این احتمال جدی است که کتاب قرب الاسناد حمیری که در فهرست شیخ طوسی، ص ۲۹۴ از آن یاد شده، در واقع مجموعه‌ای از کتاب‌های قرب الاسناد از امام صادق علیه السلام به بعد بوده که البته به شکل کامل هم به ما نرسیده است.

به هر حال دلیلی نداریم که حمیری کتابی خاص یا باب خاصی درباره روایات قرب الاسناد نقل شده از ائمه پیش از امام صادق علیه السلام داشته، و به فرض بعید که چنین کتاب یا بابی داشته، این قسمت به دست ما نرسیده؛ از این‌رو نمی‌توان از این راه بر معمر نبودن سدید استناد جست.

رجال
پوهنځی

سال هفتم، شماره ۷، سال ۱۴۰۳

بدین ترتیب ظاهر روایت آن است که خود سدید در هنگام این واقعه بالغ بوده است و به پدر بزرگ او که حضرت امیر علیه السلام را درک کرده، «کهل» اطلاق شده است.

ب. روایت اصحاب اجماع از سدید

محقق نوری در مستدرک الوسائل در اثبات وثاقت سدید آورده است که از اصحاب اجماع، حسن بن محبوب و فضاله و عبدالله بن مسکان از سدید روایت می‌کنند.^۱ این دلیل هم با چشم‌پوشی از بحث‌های صغروی^۲، به دلیل ناتمام بودن مبنای وثاقت مشایخ اصحاب اجماع^۳، قابل استناد نیست.

ج. روایت ثقات از سدید

محقق نوری برای اثبات وثاقت سدید، نام گروه بسیاری از ثقات را یاد می‌کند که از سدید روایت کرده‌اند.^۴ این استدلال بر پایه تجمیع قراین برای حصول اطمینان (یا دست کم ظن^۵) به وثاقت سدید استوار است، و چنانچه بخواهیم آن را در قالب‌های معهود مبنای توثیقات بگنجانیم، می‌توانیم آن را از مصادیق اکثار روایت ثقات بدانیم.

۱. نوری، مستدرک الوسائل، الخاتمة، ج ۴، ص ۳۱۷.

۲. درباره این دلیل دو جهت بحث وجود دارد: یک جهت اینکه آیا حسن بن محبوب و فضاله از اصحاب اجماع هستند؟ پاسخ مثبت است و مجرد نقل اختلاف در رجال کشی در زمینه اصحاب اجماع، دلیل بر این نیست که این دو از اصحاب اجماع نباشند (ر.ک: طوسی، اختیار الرجال، ص ۵۵۶؛ نوری، مستدرک الوسائل، الخاتمة، ج ۷، ص ۱۰).

جهت دیگر: اثبات روایت اصحاب اجماع از سدید، پیش‌تر در مقاله «بررسی اسناد و شواهد ضعف سدید صیرفی» درباره روایت‌های فضاله و حسن بن محبوب از سدید صیرفی سخن گفتیم و محرف بودن این روایات را به اثبات رساندیم.

ولی روایت این مسکان از سدید صیرفی با اشکالی همراه نیست.

گفتنی است روایت لیث مرادی از سدید صیرفی در بصائر الدرجات، صص ۱۳۷ و ۴۰۰ آمده است؛ ولی صرف نظر از ضعف سند این روایت تا لیث مرادی، بنابر تحقیق لیث مرادی از اصحاب اجماع نیست؛ بلکه هم‌کنیه‌اش، ابو بصیر اسدی از اصحاب اجماع است.

۳. البته درباره سه نفر از اصحاب اجماع، یعنی صفوان و بزطی و ابن ابی عمیر قاعده دیگری وجود دارد که مشایخ ایشان را ثقة می‌داند که ما این قاعده را صحیح می‌دانیم.

۴. نوری، مستدرک الوسائل، الخاتمة، ج ۴، ص ۳۱۸.

۵. کفایت ظن در این بحث بر پایه حجیت ظنون رجالی استوار است.

توضیح اینکه اکثر روایت ثقات به دو شکل است:

۱. اکثر روایت یک راوی ثقه.

۲. روایت گروهی از راویان که هیچ‌یک به تنهایی مصداق اکثر روایت نبوده ولی دربارهٔ مجموع ایشان، وصف اکثر صادق است.^۱

شکل نخست در بحث وثاقت سدید، در مورد روایت فرزند وی حنان از وی تطبیق می‌یابد؛ چنانچه پیش‌تر گذشت.

استدلال محقق نوری را می‌توان از مصادیق شکل دوم اکثر روایت ثقات دانست.^۲ با بررسی روایات سدید^۳ که راویان دیگری جز از فرزندش حنان از وی روایت کرده‌اند، به حدود ۴۰ روایت برخورد کردیم که می‌توان سند آنها را معتبر دانست، ولی با توجه به اینکه از این روایات، تنها چهار و حداکثر پنج روایت آن فقهی الزامی است^۴، دشوار است که این روایات را دلیل اطمینانی بر وثاقت سدید به شمار آوریم. با این همه، این دلیل، بی‌تردید مؤید وثاقت سدید است.

۵. در تعبیر بزرگان

الف. عبارت ابن شهر آشوب

ابن شهر آشوب، سدید صیرفی را از خواص اصحاب ابی عبدالله علیه السلام دانسته است^۵ و این وصف را می‌توان دلیل وثاقت سدید دانست.

۱. مرکز فقهی امام محمد باقر علیه السلام، استناد در شناخت رجال اسناد، ص ۳۹۷.

۲. گفتنی است که به نظر می‌رسد در شکل دوم اکثر، برای رسیدن به اطمینان به مقدار بیشتری روایت نیاز داریم؛ از این رو اگر شکل نخست اکثر را دربارهٔ روایت حنان از پدرش با حدود هفتاد روایت تطبیق کنیم، این مقدار روایت در شکل دوم کافی نیست.

۳. حدود ۸۰ روایت از غیر طریق حنان بن سدید از سدید نقل شده است که البته در برخی موارد تعبیر سند «سدیر» بوده که احتمال دارد مراد از آن، غیر سدید صیرفی باشد؛ ولی به نظر می‌رسد که در نوع موارد، سدید به سدید صیرفی منصرف است.

۴. کلینی، الکافی، ج ۳، ص ۵۱۹؛ ج ۴، ص ۱۳؛ ج ۵، ص ۱۱۳ (باتوجه به وثاقت صالح بن السندی و خالد بن عماره بنابر تحقیق)؛ ج ۷، ص ۲۰۴؛ و نیز ر.ک: طوسی، تهذیب، ج ۲، ص ۱۷ (دربارهٔ این سند، پیشتر در پاورقی بحث شد و احتمال محرف بودن سند ذکر گردید، بنابر برخی از احتمالات، این سند با این دلیل ارتباط دارد).

۵. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۲۸۱.

ولی این احتمال - به‌ویژه با توجه به دیگر افرادی که در ذیل این عنوان از آنها یاد شده - جدی است که این وصف برداشت ابن شهر آشوب از روایات سدید صیرفی باشد، نه برگرفته از کتاب‌های رجال پیشین؛ و چه بسا استدلال ابن شهر آشوب به این روایات ناتمام باشد و نتوان از آنها «از خواص اصحاب امام صادق (ع)» بودن وی را نتیجه گرفت. در توضیح این اشکال گفتنی است که بسیار بعید است که ابن شهر آشوب گروه زیادی را که به عنوان فوق متصف ساخته است، در کتابی رجالی یافته باشد و هیچ اثری از این کتاب و اطلاعات آن به دست ما نرسیده باشد.

از این گروه برخی از شاگردان مشهور امام صادق (ع) هستند؛ همچون معاویه بن عمار و ابن ابی یعفور و ابوجعفر احول معروف به مؤمن الطاق و جابر جعفی و ابوحمزه ثمالی^۱ که به راحتی می‌توان آنها را از خواص اصحاب امام صادق (ع) دانست؛ ولی برخی از آنها از شخصیت‌های معروف نزد عامه هستند همچون «سلیمان أعمش»^۲ و «سفیان بن عیینه»^۳ که از امام صادق (ع) هم روایت می‌کنند ولی از کتب رجالی موجود نمی‌توان برداشت کرد که ایشان از خواص اصحاب امام صادق (ع) هستند؛ ولی - چنانچه در پانوشت سلیمان أعمش و سفیان بن عیینه اشاره شد - می‌توان از برخی روایات، این وصف را برای ایشان استنباط کرد.^۴

چاپ
پیشین

واکوی وثاقت سدید صیرفی از رهگذر شواهد و مدارک

۱. در نسخه چاپی مناقب ابن شهر آشوب، نام وی به این شکل آمده است: «أبو حمزة الثمالي و ثابت بن دينار»، که «و» در این عبارت زائد است.
۲. از اعمش روایت مفصلی از امام صادق (ع) درباره شرایع دین نقل شده است. (ابن بابویه، الخصال، ص ۶۰۳). روایات بسیاری از اعمش از امام صادق (ع) درباره امامت و فضائل اهل بیت نقل شده (ابن بابویه، أمالی، صص ۱۸۳، ۱۸۶، ۳۶۰، ۶۵۷؛ الخصال، صص ۴۲۸ و ۶۵۲؛ کمال الدین، صص ۲۰۷ و ۳۳۷؛ عیون أخبار الرضا (ع)، ج ۱، صص ۵۵ و ۲۲۵؛ و نیز ر.ک: فرات کوفی، تفسیر، ص ۳۷۶: «إِنَّ النَّاسَ يُسَمُّونَ رَوَافِصَ»). صرف نظر از بحث‌های سندی این مجموعه روایات تا اعمش، این روایات می‌تواند منشأ باشد که ابن شهر آشوب وی را از خواص اصحاب امام صادق (ع) بشمارد.
۳. ابن شهر آشوب در مناقب، ج ۳، ص ۳۱۸ روایتی از سفیان بن عیینه از امام صادق (ع) در فضیلت حضرت علی و حضرت زهرا (ع) نقل کرده؛ همچنین روایاتی از وی از امام صادق (ع) درباره حوادث روز غدیر (فرات کوفی، تفسیر، ص ۵۰۵؛ حسکانی، شواهد التنزیل، ج ۲، صص ۳۸۱ - ۳۸۳)، دوازده امام (خزاز، کفایة الأثر، ص ۶۱)، تسلیت جبرئیل به اهل بیت در عزای پیامبر (ع) (قاضی نعمان، شرح الأخبار، ج ۲، ص ۴۱۹) نقل شده که می‌تواند دلیل بر آن باشد که وی از خواص اصحاب امام صادق (ع) بوده است.
۴. در مناقب، نام «عبد العزیز بن أبی حازم و سلمة بن دينار المدني» دیده می‌شود که در آن «واو» زاید است. وی از رجال معروف عامه بوده (ر.ک: مزّی، تهذیب الکمال، ج ۱۸، ص ۱۲۰) و نام وی در رجال شیخ

از گروهی دیگر از افرادی که ابن شهر آشوب در ذیل این عنوان آورده، روایاتی نقل شده که می‌تواند دلیل وی بر یادکرد ایشان باشد^۱، و برخی موارد نیز ظاهراً اشتباه است.^۲

اما روایاتی که می‌تواند شاهی باشد که سدید از خواص اصحاب امام صادق علیه السلام است:

- عَنْ سَدِيرٍ، قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: أَنْتُمْ آلُ مُحَمَّدٍ، أَنْتُمْ آلُ مُحَمَّدٍ.^۳

- فَقَالَ لَهُ: يَا سَدِيرُ، لَا تَزَالُ شَيْعَتُنَا مَرْعِيَيْنَ مَحْفُوظَيْنَ ... الحديث.^۴

خطاب اختصاصی امام و متن حدیث، می‌تواند شاهد بر بحث باشد.

- سدید صیرفی پرسش «أصحابنا» را به امام صادق علیه السلام عرضه کرده است.^۵

طوسی، ص ۲۳۹ در شمار اصحاب امام صادق علیه السلام آمده است. ذهبی در تاریخ الإسلام، ج ۳، ص ۸۲۸ نام وی و چند نفر دیگر را در ترجمه امام صادق علیه السلام به عنوان راوی از امام آورده است. بیهقی در شعب الایمان، ج ۲، ص ۱۵۴، ج ۶، ص ۲۵۶ از وی و ابن الدراوردی نقل کرده که ما گروهی در نزد جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب نشسته بودیم که سفیان ثوری پس از اجازه خواستن وارد شد، ولی حضرت مؤدبانه او را از حضور خود بیرون راند. به جهت ارتباط وی با سلطان و پرهیز امام از این ارتباط (یا در تعقیب بودن حضرت از سوی سلطان)، این روایت می‌تواند مستند ابن شهر آشوب باشد که وی را از خواص اصحاب امام صادق علیه السلام دانسته است.

از دیگر افرادی که در اینجا از آنها نام برده شده، «عبدالرحمن بن عبدالعزیز الانصاری من ولد ابی امامه» است که در رجال شیخ طوسی، ص ۲۳۵ در باب اصحاب صادق علیه السلام با تعبیر «أسند عنه» یاد شده است. تنها نکته ویژه درباره وی، این است که اسحاق فرزند امام صادق علیه السلام از وی روایت می‌کند (ابن ابی حاتم، الجرح والتعديل، ج ۵، ص ۲۶۰).

۱. عبدالسلام بن عبدالرحمن (کلینی، الکافی، ج ۴، ص ۴۰۷)، بسام الصیرفی (طوسی، اختیارالرجال، ص ۲۴۴) ۲. در اینجا نام «نوفل بن الحارث بن عبدالمطلب» دیده می‌شود که اشتباه (مؤلف یا ناسخ) است. و ظاهراً از رجال کشی، ص ۲۱۸ برگرفته شده است: «أَنَّ إِسْمَاعِيلَ بْنَ الْفَضْلِ الْهَاشِمِيِّ كَانَ مِنْ وَلَدِ نَوْفَلِ بْنِ الْحَارِثِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَكَانَ ثَقَّةً»، و نیز ر.ک: طوسی، رجال، ص ۱۲۴.

«اسماعیل بن الفضل هاشمی» درباره متعه از امام صادق علیه السلام پرسیده، و حضرت او را به «ابن جریج» ارجاع داده است و ابن جریج مطالب بسیاری در این زمینه به او املا کرده و او این نوشته را خدمت امام آورده و تصدیق آن را دریافت داشته است (کلینی، الکافی، ج ۵، ص ۴۵۱)، دریافت دعا از امام (همان، ج ۲، ص ۹۹ و نیز ج ۳، ص ۳۴۰، ابن بابویه، الخصال، ص ۴۵۲؛ طوسی، مصباح المتهجد، ص ۸۴۳)، دریافت نسخه طبری از امام (کلینی، الکافی، ج ۶، ص ۴۲۶)، روایت وی از امام درباره دوازده امام (ابن بابویه، أمالی، ص ۶۲۹) و احادیث دیگر وی می‌تواند گواه این مطلب باشد که باید در اینجا نام «اسماعیل بن فضل هاشمی» ذکر می‌شد.

۳. برقی، المحاسن، ج ۱، ص ۱۴۳.

۴. همان، ص ۱۵۸.

۵. صفار، بصائر الدرجات، ص ۲۶؛ فرات کوفی، تفسیر، ص ۴۲۷. متن روایت نیز تأییدی است بر اینکه سدید از خواص اصحاب امام بوده است.

- بنابر روایتی امام صادق علیه السلام در انتظار سدید صیرفی، دو روز و دو شب مسافرت خود را به تأخیر انداخته و ظاهراً سدید احتیاجات سفر حضرت را فراهم می‌کرده است.^۱

- در روایات بسیاری از سدید از امام صادق علیه السلام مقامات والای ائمه نقل شده است.^۲

بسیاری از این روایات به نقل از خود سدید بوده یا با سند ضعیف نقل شده؛ لذا نمی‌تواند دلیل محکمی بر اثبات سخن ابن شهر آشوب باشد؛ ولی ممکن است مجموعه این احادیث اطمینان به درستی سخن وی را به دنبال آورد.

به هر حال اگر این روایات به همراه سخن ابن شهر آشوب را دلیل بر وثاقت سدید ندانیم، دست کم مؤید آن است. در این باره در پانوش چهار صفحه بعد هم سخن خواهیم گفت.

ب. عبارت رجال کشی در ترجمه حنان بن سدید

از رجال کشی در ترجمه حنان بن سدید نقل شده که «أَنَّ حَمْدَوِيَّه كَان يَرْتَضِي سَدِيرًا».^۳ از این عبارت می‌توان توثیق حمدویه نسبت به سدید را برداشت کرد.

حمدویه بن نصیر بن شاهی در رجال شیخ با عبارت «عَدِيمُ النَّظِيرِ فِي زَمَانِهِ، كَثِيرُ الْعِلْمِ وَالرَّوَايَةِ، ثَقَّةٌ، حَسَنُ الْمَذْهَبِ» ستوده شده است.^۴

این استدلال از جهات گوناگون با اشکال همراه است:

جهت نخست: در نسخه‌های رجال کشی عبارت فوق به گونه‌های مختلف نقل شده و روشن نیست که نقل فوق صحیح باشد. توضیح اینکه اصل عبارت رجال کشی در نسخه چاپی چنین است: «سَمِعْتُ حَمْدَوِيَّه، ذَكَرَ عَنْ أَشْيَاخِهِ: أَنَّ حَنَّانَ بْنَ سَدِيرٍ وَاقِفِيٌّ، أَدْرَكَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام وَلَمْ يُدْرِكْ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام، وَكَانَ يَرْتَضِي بِهِ سَدِيدًا».

در حاشیه «سدیدا» آمده است: «فِي نَسْخَةِ ج: سَدِيرًا. وَفِي نَسْخَةِ: شَدِيدًا».^۵

۱. صفار، بصائر الدرجات، ص ۱۰۲، و مقایسه کنید با ص ۹۶.

۲. به عنوان نمونه: همان، صص ۶۷، ۲۰۷، ۲۱۳، ۲۳۰، ۴۸۱.

۳. استرآبادی، منهج المقال، ج ۵، ص ۳۴۳؛ تفرشی، حاشیه نقد الرجال، ج ۲، ص ۳۰۱؛ و نیز ر.ک: اردبیلی، جامع الرواة، ج ۱، ص ۲۸۶؛ خواجه‌ی، الفوائد الرجالية، ص ۳۳۲؛ حائری، منتهی المقال، ج ۳، صص ۱۴۵ و ۳۱۲.

۴. طوسی، رجال، ص ۴۲۱.

۵. همو، اختیار الرجال، ص ۵۵۵.

نسخه صحیح به روشنی معلوم نیست و مفاد عبارت هم چندان روشن نیست.^۱
جهت دوم: با توجه به اختلاف نسخه رجال کشی و ابهام در مفاد عبارت فوق، این احتمال وجود دارد که در عبارت، تحریف رخ داده و مثلاً عبارت صحیح چنین باشد: «و کان یرتفع به سدیراً {یا: سدیراً}» به معنای اینکه حنان بن سدییر خود امام باقر (ع) را درک نکرده، بلکه به واسطه پدرش از حضرت روایت می‌کند. {یا: ولی پدرش سدییر به امام باقر (ع) اتصال داشته است.^۲}

جهت سوم: محقق تستری در قاموس الرجال عبارت فوق را محرف «کان یرتضی أباه سدیراً» دانسته و می‌گوید: حمدویه حنان بن سدییر را به جهت واقفی بودن نمی‌پسندیده ولی پدرش سدییر را به جهت امامی مذهب بودن می‌پسندیده است.^۳
البته این احتمال در عبارت فوق قطعی نیست؛ ولی احتمال آن می‌رود، و بنابراین، عبارت فوق، به صحت مذهب سدییر ناظر است، و نسبت به وثاقت وی -نقیماً و اثباتاً- ساکت است.

۶. قاعدة مشاهیر (= معاریف)

این قاعده که در سخن محقق تبریزی به آن برای اثبات وثاقت راویان بسیار استناد شده است^۴، الهام گرفته از کلمات بزرگان سلف است.^۱

گفتنی است که عبارت فوق در ذیل عنوان: «مَا رَوَى فِي أَصْحَابِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَعَلِيِّ بْنِ مُوسَى (ع)» آمده و پس از آن: «مِنْهُمْ حَنَّانُ بْنُ سَدِيرٍ، سَمِعْتُ حَمْدَوِيَّه...» و در حاشیه کتاب آمده: «فِي نَسْخَةِ ج: حَنَّانُ بْنُ سَدِيرٍ وَ سَدِيرٍ». افزودن سدییر در این نسخه بی‌تردید اشتباه است ولی ممکن است «سدیر» نسخه بدل «سدیرا» در عبارت مورد بحث باشد.

۱. ممکن است مرجع ضمیر مستتر در «یرتضی» ابو عبدالله (ع) گرفته شود. این احتمال می‌تواند مستند ابن شهر آشوب در عبارتی باشد که پیش‌تر نقل و بررسی شد.

۲. در رجال ابن غضائری عبارت «لا یرتفع به» در چند مورد به کار رفته (صص ۵۰، ۶۵، ۸۲، ۸۴) و با تعبیر «لا یرتفع بحدیثه» (در ص ۴۱). بعید نیست مفاد عبارت این باشد که به جهت ضعف راوی، حدیث وی مرفوع، یعنی متصل به شمار نمی‌آید (ر.ک: ص ۱۹۰: لا ارتفاع به أي لا يتصل السند به).

عبارت «لم یکن یرتفع بحدیثه» در کتب رجال عامه هم به کار رفته است: بخاری، التاریخ الکبیر، ج ۳، ص ۳۳۰؛ بلخی، قبول الأخبار و معرفه الرجال، ج ۲، ص ۲۲۳؛ ابن ابی حاتم، الجرح و التعديل، ج ۳، ص ۵۱۴؛ ابن عدی، الکامل فی ضعفاء الرجال، ج ۳، ص ۱۶۱.

۳. تستری، قاموس الرجال، ج ۴، ص ۶۷.

۴. تبریزی، أسس الحدود و التعزیرات، صص ۹۹، ۱۱۸، ۲۰۶؛ أسس القضاء و الشهادة، صص ۱۵، ۲۹.

محقق تبریزی در چند جا بر این قاعده استدلال آورده‌اند؛ از جمله به این بیان:

«هنگامی که اجلاً از کسی بسیار روایت کنند و وی بسیار از رجال روایت کند، درمی‌یابیم که او از معاریف است و از آنجا که در حق وی ضعفی^۲ نقل نشده این امر کاشف از حسن ظاهر وی است. کسی که حسن ظاهر دارد، محکوم به عدالت و وثاقت است؛ چون عادت بر این جریان یافته که اگر در انسان معروف عیبی باشد دست کم در زبان برخی ذکر می‌شد.

از سوی دیگر دلیل اینکه در سخن رجالیانی همچون نجاشی، توثیق خاصی درباره این راوی نیامده، این است که ایشان تنها به توثیقات خاصی که از پیشینیان به دستشان رسیده می‌پردازند.»^۳

در استناد به این قاعده باید دو مرحله پیموده شود:

مرحله نخست: اثبات مشهور بودن سدید و عدم ورود قدح درباره وی (بحث صغروی).

مرحله دوم: بحث کبروی قاعده مشاهیر.

۴۷۷، ۴۸۸؛ تنقیح مبانی الأحکام (کتاب الدیات)، صص ۳۱، ۱۲۸؛ تنقیح مبانی الأحکام (کتاب القصاص)، صص ۹۰، ۲۳۶؛ تنقیح مبانی العروة (کتاب الاجتهاد و التقليد)، صص ۶۶ و ۱۱۲؛ (کتاب الطهارة)، ج ۱، ص ۳۱۵؛ (کتاب الصوم)، صص ۹۰، ۱۶۰، ۱۶۴، ۲۱۳؛ التهذيب في مناسك العروة و الحج، ج ۱، ص ۱۳۴؛ دروس في مسائل علم الأصول، ج ۱، ص ۱۹۶؛ ج ۶، صص ۱۴۲، ۲۰۸، ۲۴۲، ۳۳۸، ۳۸۲؛ صراط النجاة، ج ۲، ص ۵۸؛ إرشاد الطالب، ج ۴، ص ۵۶۵.

۱. ر.ک: علامه حلی، رجال، ص ۴ (ترجمة ابراهيم بن هاشم)، ص ۱۶ (ترجمة احمد بن اسماعيل بن سمكه). گفتنی است که در: مجلسی، روضة المتقین، ج ۱۴، ص ۶۳، از شهید اول عبارتی نقل شده که می‌تواند ناظر به قاعده مشاهیر باشد. ر.ک: حائری، منتهی المقال، ج ۳، ص ۱۰۷؛ اعرجی کاظمی، عدة الرجال، ج ۱، ص ۱۴۴؛ خاقانی، رجال، ص ۹۴؛ مامقانی، تنقیح المقال، ج ۲۳، ص ۴۰۹؛ و نیز ر.ک: شهید ثانی، رسائل، ج ۱، ص ۱۹۹. ولی اصل عبارت شهید اول که در: شهید اول، ذکری الشیعة، ج ۴، ص ۱۰۸، آمده ربطی به این قاعده ندارد؛ بلکه ناظر به این است که کسی که نجاشی (که در ذکری به کشتی تحریف شده) او را آورده و مذمت نکرده، ثقه است. این کلام مربوط به روش نجاشی در کتاب رجال خود است.

به هر حال نقل روضة المتقین از شهید اول هر چند دقیق نیست، می‌تواند الهام‌بخش قاعده مشاهیر باشد.

۲. در: تبریزی، التهذيب في مناسك العمرة و الحج، ج ۳، ص ۲۲ آمده: «و إذا لم يرد فيه قدح ولو بطريق غير معتبر يكشف ذلك عن حسن ظاهره في عصره».

۳. همو، تنقیح مبانی العروة (کتاب الطهارة)، ج ۳، ص ۵۱ و نیز ر.ک: ص ۲۹۲. و برای نقد این قاعده: سیستمی، قسرات في علم الرجال، ج ۱، ص ۲۳۷. نظیر استدلال فوق بر این قاعده، با افزودن نکاتی چند از جمله ادله قاعده اکثار است. ر.ک: مرکز فقهی امام محمد باقر (ع)، استناد در شناخت رجال اسناد، صص ۳۸۶-۳۸۹.

در مرحله نخست، تمامیت این قاعده مبتنی بر آن است که ادله تضعیف سدید ناتمام باشد، که پس از این درباره آنها سخن گفته خواهد شد.

اما مشهور بودن سدید را می توان افزون بر نکاتی که در ادله پیشین گذشت، با عنایت به اموری به اثبات رساند:

نخست: امام باقر^۱ و امام صادق^۲ با کنیه «ابوالفضل»، سدید را مخاطب ساخته، یا از او یاد می کنند که نشانگر شخصیت اجتماعی سدید است.

دوم: در روایتی اشاره شده که امام باقر^۳ در مدینه بر سدید وارد شده، از وی اصله نوعی خرما را به رسم هدیه طلب کرده است.^۴

سوم: بنابر روایتی از سدید صیرفی، امام باقر^۵ در مدینه حوائجی را به وی سفارش داده و به وسیله پیکی از جنیان دستورات دیگر به وی ابلاغ نموده است.^۶

چهارم: نام سدید در کتب رجالی خاصه و عامه وارد شده، راویان بسیاری از او روایت کرده اند که برخی همچون سفیان ثوری و سفیان بن عیینه از رجال نامی عامه هستند. تفصیل این امر در اوائل مقاله «بررسی اسناد سدید صیرفی و شواهد ضعف وی» گذشت.

در مرحله بحث کبروی گفتنی است که ما در مباحث فقه به این قاعده پرداخته و توضیح داده ایم که این قاعده هرچند فی الجمله درست است، ولی غالباً صغرای مشهور بودن با اکثر روایت اجلا اثبات می گردد.^۷ از این رو معمولاً نیازی به استناد به این قاعده نیست؛ بلکه قاعده اکثر که با دقت بیشتری تبیین شده، کاراتر است.

در خصوص سدید باید این نکته به یاد باشد که نام وی در کتب فهارس نیامده است.

۱. صفار، بصائر الدرجات، صص ۲۷، ۱۳۷، ۳۹۹؛ عیاشی، تفسیر، ج ۱، ص ۱۳؛ ج ۲، ص ۶۲؛ کلینی، الکافی، ج ۵، ص ۱۵۵؛ ج ۸، ص ۲۴۵؛ ابن بابویه، کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۲۰۰ و ...
۲. صفار، بصائر الدرجات، ص ۱۰۲؛ مفید، أمالی، ص ۱۷۷؛ طوسی، أمالی، ص ۱۹۵.
۳. برقی، المحاسن، ج ۲، ص ۵۳۸.
۴. صفار، بصائر الدرجات، ص ۹۶.
۵. چنانچه در عبارتی که از محقق تبریزی در استدلال بر این قاعده نقل کردیم، بدین شکل مشهور بودن راوی را اثبات کرده اند.
- و نیز ر.ک: تبریزی، تنقیح مبانی العروة (کتاب الطهارة)، ج ۳، ص ۲۹۲؛ همو، التهذیب فی مناسک العمرة و الحج، ج ۳، ص ۲۲.

رجال شیخ طوسی هم که در آن نام سدیر آمده، کمتر به توثیق و تضعیف می‌پردازد.^۱ تنها رجال کشی باقی می‌ماند که در آن پاره‌ای احادیث درباره سدیر وارد شده که در سند و در دلالت آنها بر مدح یا ذمّ وی اختلاف است.

البته سدیر صیرفی در میان عامه هم از اشتهار برخوردار بوده و عدم تضعیف وی نزد ایشان می‌تواند نشانه وثاقت او باشد. بررسی این نکته در وجه بعدی خواهد آمد. به هر حال می‌توان قاعده مشاهیر را مؤید وثاقت سدیر دانست.

۷. توثیق سدیر در کتب عامه با وجود تصریح به شیعه بودن وی^۲

رجالیان اهل سنت نسبت به شیعیان حساسیت خاصی داشته‌اند؛ تا آنجا که برخی از ایشان، شیعه بودن (به معنای عام) را برای کنار گذاشتن روایت راوی کافی می‌دانسته‌اند.^۳ نسبت به مراتب بالای تشیع، درجه حساسیت بیشتر بوده است.^۴ ایشان تخیل می‌کردند که رافضی بودن با کاذب بودن، هم‌دوش است.^۵ این تخیل از آنجا سرچشمه گرفته بود که ایشان برای بزرگان خود، مقامات ویژه‌ای قائل بودند، و به کسی اجازه کوچکترین نقدی به ایشان را نمی‌دادند.^۶ بلکه هرگونه سخن درشت در حق ایشان ولو در دفاع از پیامبر ﷺ با طرد راوی پاسخ داده می‌شد.^۷

رجال
پیشین

واکاوی وثاقت سدیر صیرفی از رهگذر شواهد و مدارک

۱. مراد ابواب نخستین کتاب تا باب اصحاب امام صادق علیه السلام است؛ ولی از باب اصحاب امام کاظم علیه السلام به بعد اشاره به حالات راویان به‌ویژه مذهب ایشان همچون وقف بسیار است.
۲. درباره این وجه ر.ک: شبیری زنجانی، کتاب صوم، ج ۵، ص ۵۵۴.
۳. از حسن بصری نقل شده که با «أهل الأهواء» هم‌نشین نشوید و از ایشان حدیث نشنوید (جوزجانی، أحوال الرجال، ص ۳۶). نظیر این سخن از وی و ابن سیرین هم نقل شده است (ابن سعد، الطبقات الكبرى، ج ۷، ص ۱۲۷). جوزجانی که خود ناصبی بوده، کوفیان را به جهت تشیع جرح می‌کرد؛ حتی بزرگانی همچون اعمش و ابونعیم. (عسقلانی، لسان المیزان، ج ۱، ص ۱۶).
۴. از مراتب بالای تشیع به «بدعت کبری» یاد شده، و از مصادیق آن «الحطّ علی أبی بکر و عمر» دانسته شده است. (ذهبی، میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۱۱۸).
۵. ابن ابی حاتم، الجرح والتعديل، ج ۲، ص ۲۸؛ ذهبی، میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۱۴۶.
۶. در این زمینه به‌ویژه ر.ک: مظفر، دلائل الصدق، ج ۱، ص ۷.
۷. به‌عنوان نمونه وقتی عبدالرزاق صنعانی از تعبیر عمر نسبت به پیامبر ﷺ ناخشنود شده و آن را توهین به حضرت ختمی مرتبت دانست، و با عبارت (الأنوک = الأحق) از وی انتقاد نمود، زید بن المبارک دست از شنیدن روایت از وی شسته و از وی هیچ روایتی نقل ننمود (ابن عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ج ۳۶،

صیرفی هم از سوی ابوحاتم رازی (م ۳۲۷ق) هم در راستای اثبات وثاقت وی مفید است.^۱

تذکر این نکته حائر اهمیت است که از سفیان بن عیینه نقل شده که درباره سدید صیرفی گفته است: «رأيتہ یکذب»^۲، یا «کان یکذب»^۳، ولی ابن حجر «یکذب» را محرف «یحدّث» دانسته است.^۴ به نظر برخی، اصل این کلمه «یکرب» بوده که به مرادف آن «یحرث» تبدیل شده و سپس به «یحدّث» تحریف شده است.^۵

در هر حال تضعیف ابن عیینه نسبت به سدید ثابت نیست^۶ و بر فرض ثبوت، این احتمال جدی است که منشأ آن گمراهی سدید نزد ابن عیینه باشد^۷ و دلیل بر نقطه ضعف جداگانه‌ای نیست.

۸. اعتماد امام صادق (ع) به نقل سدید

در روایتی از سدید صیرفی آمده^۸ که سدید مکی از امام باقر (ع) حدیثی برای وی نقل کرده، وی این روایت را به امام صادق (ع) عرضه می‌دارد. از لحن کلام امام بر می‌آید که امام سدید را در نقل روایت صادق می‌داند.^۹

چهارم

واکاوی وثاقت سدید صیرفی از رهگذر شواهد و مدارک

۱. ابن ابی حاتم این مطلب را از پدرش نقل می‌کند: الجرح والتعديل، ج ۴، ص ۳۲۳.
۲. ابن ناصرالدین، توضیح المشتبه، ج ۲، ص ۱۵۹ و با تعبیر «رأيتہ و کان یکذب» در الضعفاء الکبیر، ج ۲، ص ۱۷۹.
۳. ابن جوزی، کتاب الضعفاء و المتروکین، ج ۱، ص ۳۰۹.
۴. عسقلانی، لسان المیزان، ج ۳، ص ۹؛ و نیز ر. ک: ابن عدی، الکامل فی ضعفاء الرجال، ج ۳، ص ۴۶۴.
۵. بخاری، التاريخ الکبیر، باورقی محقق (عبدالمعید خان)، ج ۴، ص ۲۱۴.
۶. در برخی مصادر عبارت سفیان بن عیینه به شکل: «رأيتہ و کان کذابا» نقل شده (ابن حبان، کتاب المجروحین من المحدثین و الضعفاء و المتروکین، ج ۱، ص ۳۵۰؛ ابن القیسرانی، ذخیرة الحفاظ، ج ۳، ص ۱۵۷۶) که برگرفته از همان عبارت پیشین است.
۷. ر. ک: عقیلی، الضعفاء الکبیر، ج ۲، ص ۱۸۰. طبق این نقل وقتی سفیان (که مراد از آن به قرینه راوی وی حمیدی: ابوبکر عبدالله بن الزبیر، سفیان بن عیینه است. ر. ک: مزی، تهذیب الکمال، ج ۱۴، صص ۵۱۳ و ۵۱۴) از سدید صیرفی می‌شنود که وی امام صادق (ع) را بر عمر برتری می‌دهد، درصدد تنبیه وی بر می‌آید که الحسن بن عماره او را از این کار باز می‌دارد و می‌گوید: او را رها کن که او گمراه است.
۸. شیخ طوسی، أمالي، صص ۶۴۸ و ۶۴۹.
۹. عبارت حدیث چنین است: قَالَ حَنَانٌ: وَقَالَ لِي أَبِي: أَكْتُبُ هَذَا الْحَدِيثَ، فَكُتِبَتْهُ، وَخَرَجْنَا مِنْ عَدٍ إِلَى الْمَدِينَةِ، فَقَدِمْنَا فَدَخَلْنَا عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع)، فَقُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، إِنَّ رَجُلًا مِنَ الْمَكِّيِّينَ، يُقَالُ لَهُ سُدَيْفٌ، حَدَّثَنِي عَنْ أَبِيكَ بِحَدِيثٍ. فَقَالَ: وَتَحْفَظُهُ فَقُلْتُ: كُتِبَتْهُ. قَالَ: فَهَاتِهِ، فَعَرَضْتُهُ عَلَيْهِ... قَالَ أَبُو عَبْدِ

به نظر می‌رسد که صادق دانستن سدیر در این روایت، دلیل بر وثاقت سدیر در دیگر روایات نیست؛ زیرا چه بسا قراین خاصی بر صدق سدیر در خصوص این روایت وجود داشته باشد.^۱ از سوی دیگر این روایت سند معتبری ندارد^۲ و در نقلی عرضه کننده روایت بر امام، حنان بن سدیر بوده نه پدرش سدیر.^۳

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

از آنچه بیان شده، نتایج زیر به دست آمد:

۱. وقوع سدیر در اسناد تفسیر علی بن ابراهیم و کامل الزیارات با اشکال مبنایی مواجه است.
۲. روایت بسیار حنان از پدرش سدیر نشان از حسن ظاهر سدیر نزد او بوده است و این مطلب می‌تواند راهی برای اثبات وثاقت سدیر باشد.
۳. روایت کشی در مدح سدیر با وجود عدم ضعف سندی، نمی‌تواند دلیل بر وثاقت او باشد؛ زیرا صرفاً دلالت بر محبوب بودن او نزد امام دارد که این امر می‌تواند صرفاً به جهت شیعه و مظلوم بودن او باشد. افزون بر آنکه احتمال دارد روایت در مورد «سدیر یا شدید بن عبدالرحمن» صادر شده باشد.
۴. با وجود آنکه ظاهراً «ابن ابی عمیر» در دو سند از سدیر نقل روایت کرده است، اما به جهت وجود واسطه در سایر روایات «ابن ابی عمیر» از او و اختلاف طبقه این دو، احتمال سقط یا ارسال در این دو سند جدی است.

اللَّهُ ﷻ: يَا سَدِيرُ، مَتَى حَدَّثَكَ بِهَذَا عَنْ أَبِي قُلْتُ: الْيَوْمَ السَّابِعُ مُنْذُ سَمِعْتَاهُ مِنْهُ، يَرَوِيهِ عَنْ أَبِيكَ. فَقَالَ: قَدْ كُنْتُ أَرَى أَنَّ هَذَا الْحَدِيثَ لَا يَخْرُجُ عَنْ أَبِي إِلَى أَحَدٍ.
متن حدیث را مقایسه کنید با متن منقول در: عقیلی، الضعفاء الکبیر، ج ۲، ص ۱۸۰؛ عسقلانی، لسان المیزان، ج ۳، ص ۱۰.

۱. ممکن است اعتماد امام به سدیر در خصوص این روایت به جهت این باشد که انگیزه عقلایی برای جعل در این مورد و عرضه روایت مجعول بر حضرت نبوده؛ به‌ویژه با اهمیتی که سدیر در حفظ حدیث داشته و آن را به کتابت در آورده است. از سوی دیگر امام به درستی حدیث واقف بوده؛ هرچند تصور (به علم عادی) می‌کرده که این حدیث ناب، از اسرار بوده و امام باقر علیه السلام آن را به کسی نقل نمی‌کرده است.
۲. این نکات برای اعتماد به سدیر در این روایت کافی است و لازم نیست که امام، سدیر را به طور کلی صادق بداند.
۳. در سند روایت «ابوجعفر احمد بن علی الخمری» توثیق نشده است.
۳. مفید، آمالی، ص ۱۲۶.

۵. روایت اصحاب اجماع از سدید به جهت اشکال مبنایی مورد پذیرش نیست.
۶. روایت ثقات از سدید می‌تواند مؤیدی بر وثاقت او باشد.
۷. تعبیر «ابن شهر آشوب» در مورد سدید، به احتمال زیاد برگرفته از روایاتی است که در مورد سدید صادر شده است که مجموعه این روایات به ضمیمه سخن «ابن شهر آشوب»، می‌تواند مؤیدی بر وثاقت سدید باشد.
۸. عبارت رجال کشی در مورد سدید، به جهت اختلاف نسخه‌ها و روشن نبودن مفاد آن نمی‌تواند دلیلی بر وثاقت سدید باشد.
۹. قاعده مشاهیر می‌تواند مؤیدی بر وثاقت سدید باشد.
۱۰. رجالیان اهل سنت، با وجود تصریح به تشیع سدید، او را توثیق کرده‌اند، که این امر می‌تواند دلیلی بر وثاقت سدید باشد.
۱۱. اعتماد امام صادق علیه السلام به نقل سدید، به جهت ضعف سندی و احتمال صدور روایت از «حنان بن سدید» ثابت نیست. افزون بر آنکه می‌تواند به جهت وجود قراینی بر صدق سدید در خصوص این روایت باشد.
۱۲. سدید صیرفی بی تردید ثقه است.

منابع و مآخذ

۱. ابن ابی حاتم، عبدالرحمن بن محمد، الجرح و التعديل، حیدرآباد: مطبعة مجلس دائرة المعارف العثمانية، چ ۱، ۱۹۵۲م.
۲. ابن بابویه، شیخ صدوق، محمد بن علی، الأمالي، تهران: کتابچی، چ ۶، ۱۳۷۶ش.
۳. _____، الخصال، قم: دفتر انتشارات اسلامی، چ ۱، ۱۳۶۲ش.
۴. _____، علل الشرائع، قم: کتابفروشی داوری، چ ۱، ۱۳۸۵ش.
۵. _____، عیون أخبار الرضا علیه السلام، تهران: نشر جهان، چ ۱، ۱۳۷۸ق.
۶. _____، فضائل الأشهر الثلاثة، قم: کتابفروشی داوری، چ ۱، ۱۳۹۶ق.
۷. _____، کتاب من لا یحضره الفقیه، قم: دفتر انتشارات اسلامی، چ ۲، ۱۴۱۳ق.
۸. _____، کمال الدین و تمام النعمة، تهران: اسلامی، چ ۲، ۱۳۹۵ق.
۹. _____، معانی الأخبار، قم: دفتر انتشارات اسلامی، چ ۱، ۱۴۰۳ق.
۱۰. ابن جوزی، عبد الرحمن بن علی، کتاب الضعفاء و المتروکین، بیروت: دار الکتب العلمیة، چ ۱، ۱۴۰۶ق.

۱۱. ابن حبان، محمد بن حبان، كتاب المجروحين من المحدثين والضعفاء والمتروكين، حلب: دار الوعي، ج ۲، ۱۴۰۲ق.
۱۲. ابن حيون، نعمان بن محمد، شرح الأخبار في فضائل الأئمة الأطهار عليهم السلام، قم: انتشارات اسلامي، ج ۱، ۱۴۰۹ق.
۱۳. ابن سعد، محمد بن سعد، الطبقات الكبرى، بيروت: دار الكتب العلمية، ج ۱، ۱۴۱۰ق.
۱۴. ابن شاهين، عمر بن احمد، تاريخ أسماء الثقات ممن نقل عنهم العلم، بيروت: دار الكتب العلمية، ج ۱، ۱۴۰۶ق.
۱۵. ابن شهر آشوب مازندراني، محمد بن علي، مناقب آل أبي طالب عليهم السلام، قم: علامه، ج ۱، ۱۳۷۹ق.
۱۶. ابن عدی، عبد الله بن عدی، الكامل في ضعفاء الرجال، الف- تحقيق: عادل أحمد عبد الموجود، علي محمد معوض، بيروت: الكتب العلمية، ج ۱، ۱۴۱۸ق. ب- تحقيق: غزوي، يحيى مختار، بيروت: دار الفكر، ج ۳، ۱۴۰۹ق.
۱۷. ابن عساکر، علي بن حسن، تاريخ مدينة دمشق، بيروت: دار الفكر، ج ۱، ۱۴۱۵ق.
۱۸. ابن قولويه، جعفر بن محمد، كامل الزيارات، نجف اشرف: دار المرتضوية، ج ۱، ۱۳۵۶ش.
۱۹. ابن قيسراني، محمد بن طاهر شيباني، ذخيرة الحفاظ (من الكامل لابن عدي)، رياض: دار السلف، ج ۱، ۱۴۱۶ق.
۲۰. ابن معين، يحيى بن معين، يحيى بن معين و كتابه التاريخ، مكة مكرمه: جامعة الملك عبدالعزيز، مركز البحث العلمي و احياء التراث الاسلامي، ج ۱، ۱۳۹۹ق.
۲۱. ابن منظور، محمد بن مكرم، لسان العرب، بيروت: دار الفكر- دار صادر، ج ۳، ۱۴۱۴ق.
۲۲. ابن ناصر الدين، محمد بن عبدالله، توضيح المشتبه، بيروت: مؤسسة الرسالة، ج ۲، ۱۴۱۴ق.
۲۳. اردبيلي، محمد بن علي، جامع الرواة و إزاحة الإشتباهات عن الطرق و الأسناد، بيروت: دار الأضواء، ج ۱، ۱۴۰۳ق.
۲۴. استرآبادي، علي، تأويل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة، قم: مؤسسة النشر الإسلامي، ج ۱، ۱۴۰۹ق.
۲۵. استرآبادي، محمد بن علي، منهج المقال في تحقيق أحوال الرجال، قم: مؤسسة آل البيت عليهم السلام، ج ۱، ۱۴۲۲ق.
۲۶. اعرجي كاظمي، محسن بن حسن، عدة الرجال، قم: اسماعيليان، ج ۱، ۱۴۱۵ق.
۲۷. بخاري، محمد بن اسماعيل، التاريخ الكبير، چاپ زیر نظر دکتر محمد عبدالمعید خان، هند: دائرة المعارف العثمانية، ج ۱، ۱۳۷۷ق.
۲۸. برقي، احمد بن محمد بن خالد، المحاسن، قم: دار الكتب الإسلامية، ج ۲، ۱۳۷۱ق.
۲۹. بلخي، ابو القاسم، قبول الأخبار و معرفة الرجال، بيروت: دار الكتب العلمية، ج ۱، ۱۴۲۱ق.
۳۰. بهبهاني، وحيد، تعلیقة على منهج المقال، [بی جا]: [بی نا]: [بی تا].
۳۱. بیهقی، شعب الایمان، ریاض: مکتبه الرشد، ج ۱، ۱۴۲۳ق.
۳۲. تبریزی، جواد، إرشاد الطالب إلى التعليق على المكاسب، قم: مؤسسه اسماعیلیان، ج ۳، ۱۴۱۶ق.
۳۳. _____، أسس الحدود و التعزیرات، قم: دفتر مؤلف، ج ۱، ۱۴۱۷ق.

۳۴. _____، أسس القضاء و الشهادة، قم: دفتر مؤلف، چ ۱، [بی تا].
۳۵. _____، التهذيب في مناسك العمرة و الحج، قم: دار التفسير، چ ۱، ۱۴۲۳ق.
۳۶. _____، تنقيح مباني الأحكام- كتاب الديات، قم: دار الصديقة الشهيدة عليها السلام، چ ۱، ۱۴۲۸ق.
۳۷. _____، تنقيح مباني الأحكام- كتاب القصاص، قم: دار الصديقة الشهيدة عليها السلام، چ ۲، ۱۴۲۶ق.
۳۸. _____، تنقيح مباني العروة- كتاب الاجتهاد و التقليد، قم: دار الصديقة الشهيدة عليها السلام، چ ۱، ۱۴۲۶ق.
۳۹. _____، تنقيح مباني العروة- كتاب الصوم، قم: دار الصديقة الشهيدة عليها السلام، چ ۱، ۱۴۲۷ق.
۴۰. _____، تنقيح مباني العروة- كتاب الطهارة، قم: دار الصديقة الشهيدة عليها السلام، چ ۱، ۱۴۲۶ق.
۴۱. _____، دروس في مسائل علم الأصول، قم: دار الصديقة الشهيدة عليها السلام، چ ۲، ۱۳۸۷ ش.
۴۲. _____، صراط النجاة، قم: دار الصديقة الشهيدة عليها السلام، چ ۱، ۱۴۲۷ق.
۴۳. تستری، محمدتقی، قاموس الرجال، قم: مؤسسة النشر الإسلامي، چ ۲، ۱۴۱۰ق.
۴۴. تفرشی، مصطفی بن حسین، نقد الرجال، قم: مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، چ ۱، ۱۴۱۸ق.
۴۵. جوزجانی، ابراهیم بن یعقوب، أحوال الرجال، بیروت: مؤسسة الرسالة، چ ۱، ۱۴۰۵ق.
۴۶. حائری، محمد بن اسماعیل، منتهی المقال في أحوال الرجال، قم: مؤسسة آل البيت عليهم السلام، چ ۱، ۱۴۱۶ق.
۴۷. حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشيعة، قم: مؤسسة آل البيت عليهم السلام، چ ۱، ۱۴۰۹ق.
۴۸. حسکانی، عبیدالله بن عبدالله، شواهد التنزيل لقواعد التفضيل في الآيات النازلة في أهل البيت عليهم السلام، تهران: وزارة الثقافة و الإرشاد الإسلامي، مؤسسة الطبع و النشر، چ ۱، ۱۴۱۱ق.
۴۹. حلّی، علامه حلّی، حسن بن یوسف، رجال العلامة الحلّی، نجف: دار الذخائر، چ ۲، ۱۴۱۱ق.
۵۰. حمیری، عبد الله بن جعفر، قرب الإسناد (ط- الحديث)، قم: مؤسسة آل البيت عليهم السلام، چ ۱، ۱۴۱۳ق.
۵۱. خاقانی، علی بن حسین، رجال الخاقانی، قم: مكتب الإعلام الإسلامي، چ ۲، ۱۴۰۴ق.
۵۲. خزاز رازی، علی بن محمد، كفاية الأثر في النصّ على الأئمة الإثني عشر، قم: بيدار، چ ۱، ۱۴۰۱ق.
۵۳. خواجهنوی، اسماعیل بن محمد حسین، الفوائد الرجالية، مشهد: آستانة الرضوية المقدسة، چ ۱، ۱۳۷۲ش.
۵۴. خویی، ابوالقاسم، معجم رجال الحديث و تفصيل طبقات الرواة، قم: [بی نا]، چ ۵، ۱۳۷۲ش.
۵۵. ذهبی، شمس الدین، محمد بن احمد، تاريخ الإسلام ووفیات المشاهير و الأعلام، بیروت: دار الغرب الإسلامي، چ ۱، ۲۰۰۳م.
۵۶. _____، سير أعلام النبلاء، بیروت: مؤسسة الرسالة، چ ۱، ۱۴۱۴ق.
۵۷. _____، میزان الاعتدال في نقد الرجال، بیروت: دار الكتب العلمية، چ ۱، ۱۴۱۶ق.
۵۸. سیستانی، محمدرضا، قسبات من علم الرجال، بیروت: دار المؤرخ العربي، چ ۱، ۱۴۳۷ق.
۵۹. شبیری زنجانی، محمد جواد، برزویی، علی، «بررسی اسناد سدید صیرفی و شواهد ضعف وی»، سالنامه پژوهش های رجالی، سال ششم، ش ۶، سال ۱۴۰۲ش.

۶۰. شبیری زنجانی، موسی، «کامل الزیارات و شهادت ابن‌قولویه به وثاقت راویان»، سالنامه پژوهش‌های رجال، سال اول، ش ۱، سال ۱۳۹۷ش.
۶۱. _____، کتاب الصوم، قم: دفتر حضرت آیت الله شبیری زنجانی، انتشارات مرکز فقهی امام محمد باقر علیه السلام، چ ۱، [بی‌تا].
۶۲. _____، کتاب نکاح، قم: مؤسسه پژوهشی رای‌پرداز، چ ۱، ۱۴۱۹ق.
۶۳. صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد علیهم السلام، قم: مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، چ ۲، ۱۴۰۴ق.
۶۴. طوسی، شیخ طوسی، محمد، الاستبصار فیما اختلف من الأخبار، تهران: دار الکتب الإسلامية، چ ۱، ۱۳۹۰ق.
۶۵. _____، اختیار الرجال (= رجال کشی که با نام «اختیار معرفة الرجال» چاپ شده است)، مشهد: مؤسسه نشر دانشگاه مشهد، چ ۱، ۱۴۰۹ق.
۶۶. _____، الأمالی، قم: دار الثقافة، چ ۱، ۱۴۱۴ق.
۶۷. _____، الغیبة (للطوسی) / کتاب الغیبة للحجة، قم: دار المعارف الإسلامية، چ ۱، ۱۴۱۱ق.
۶۸. _____، تهذیب الأحکام، تهران: دار الکتب الإسلامية، چ ۴، ۱۴۰۷ق.
۶۹. _____، فهرست کتب الشیعة و أصولهم و أسماء المصنفین و أصحاب الأصول، قم: مکتبه المحقق الطباطبائی، چ ۱، ۱۴۲۰ق.
۷۰. _____، مصباح المتعبد و سلاح المتعبد، بیروت: مؤسسه فقه الشیعة، چ ۱، ۱۴۱۱ق.
۷۱. عاملی، شهید اول، محمد بن مکی، ذکر الشیعة فی أحکام الشریعة، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام، چ ۱، ۱۴۱۹ق.
۷۲. عاملی، شهید ثانی، زین الدین بن علی، رسائل الشهد الثاني، قم: انتشارات دفتر تبلیغات، چ ۱، ۱۴۲۱ق.
۷۳. عسقلانی، احمد بن علی ابن حجر، لسان المیزان، بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، چ ۳، ۱۴۰۶ق.
۷۴. عقیلی، محمد بن عمرو ابو جعفر، الضعفاء الکبیر، بیروت: دار الکتب العلمیة، چ ۱، ۱۴۰۴ق.
۷۵. عباشی، محمد بن مسعود، تفسیر العیاشی، تهران: المطبعة العلمیة، چ ۱، ۱۳۸۰ق.
۷۶. قطب الدین راوندی، سعید بن هبة الله، الخرائج و الجرائح، قم: مؤسسه امام مهدی علیه السلام، چ ۱، ۱۴۰۹ق.
۷۷. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، قم: دار الکتب، چ ۳، ۱۴۰۴ق.
۷۸. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تهران: دار الکتب الاسلامیة، چ ۹، ۱۹۱۷ق.
۷۹. کوفی، فرات بن ابراهیم، تفسیر فرات الکوفی، تهران: مؤسسه الطبع و النشر فی وزارة الإرشاد الإسلامی، چ ۱، ۱۴۱۰ق.
۸۰. مامقانی، عبدالله، تنقیح المقال فی علم الرجال، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام، چ ۱، ۱۳۸۱ش.

۸۱. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول، تهران: دار الكتب الإسلامية، ج ۲، ۱۴۰۴ق.
۸۲. مجلسی، محمد تقی، روضة المتقين في شرح من لا يحضره الفقيه، قم: مؤسسه فرهنگی اسلامی کوشانور، ج ۲، ۱۴۰۶ق.
۸۳. مرکز فقهی امام محمد باقر (ع)، استناد در شناخت رجال اسناد، قم: انتشارات مرکز فقهی امام محمد باقر (ع)، ج ۱، ۱۴۰۲ ش.
۸۴. مزی، یوسف بن عبد الرحمن، تهذیب الکمال فی أسماء الرجال، بیروت: مؤسسة الرسالة، ج ۴، ۱۴۰۶ق.
۸۵. مظفر نجفی، محمد حسن، دلائل الصدق لنهج الحق، قم: مؤسسة آل البيت (ع)، ج ۱، ۱۴۲۲ق.
۸۶. مفید، شیخ مفید، محمد بن محمد، الأمالی، قم: کنگره شیخ مفید، ج ۱، ۱۴۱۳ق.
۸۷. (منسوب به) مفید، شیخ مفید، محمد بن محمد، الاختصاص، قم: المؤتمر العالمي لألفية الشيخ المفيد، ج ۱، ۱۴۱۳ق.
۸۸. مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور)، نرم افزار درایه النور.
۸۹. _____، نرم افزار اسناد شیخ صدوق.
۹۰. نجاشی، احمد بن علی، رجال النجاشی، قم: مؤسسة النشر الإسلامي، ج ۶، ۱۳۶۵ ش.
۹۱. نعمانی، ابن ابی زینب، محمد بن ابراهیم، الغيبة للنعمانی، تهران: نشر صدوق، ج ۱، ۱۳۹۷ق.
۹۲. نوری، حسین بن محمد تقی، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، قم: مؤسسة آل البيت (ع)، ج ۱، ۱۴۰۸ق.
۹۳. واسطی بغدادی، احمد بن حسین، الرجال (لابن الغضائری)، قم: دار الحديث، ج ۱، ۱۳۶۴ ش.



پیشگام علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی